**106 ـ ادامه مسأله 39 ـ 12/02/86**

«حدیث اخلاقى: رعایت عدالت»

متن حدیث:  
قال الصادق(علیه السلام): کان رسول الله(صلى الله علیه وآله) یقسم لحظاته بین أصحابه فینظر إلى ذا و ینظر إلى ذا بالسّویة.(1)

ترجمه حدیث:  
امام صادق(علیه السلام) مى فرماید: پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله) لحظات اوقات خود را بین اصحابش تقسیم مى نمود و به اصحابش یکسان نگاه کرده و توجّه مى نمود.  
شرح حدیث:  
یکى از آداب معاشرت رعایت عدالت در بین دوستان و اصحاب است. پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله) به اندازه اى عدالت را رعایت مى کرد که حتّى نگاهش را در میان اصحاب عادلانه تقسیم مى نمود و اگر چند لحظه به یکى از اصحابش نگاه مى کرد چند لحظه هم به دیگرى توجّه مى نمود تا کسى به ذهنش نیاید که پیامبر به او کم توجّهى نموده است.  
در هیچ قانونى در دنیا عدالت تا این اندازه وسیع نیست که حتّى نگاه کردن هم عادلانه باشد، آن هم از ناحیه پیامبرى که مشکلات فراوانى اطراف او را احاطه کرده و هر روز آتش جنگى برافروخته مى شد، با این حال باز عدالت را حتّى در نگاه رعایت مى نمود.  
در آداب قضاوت آمده است که قاضى در نگاه کردن نیز باید عدالت را رعایت کند، حتّى اگر یک طرف مخاصمه از سطوح بالاى جامعه و دیگرى از سطوح پایین باشد عدالت را در نگاه و در پاسخ سلام و در نشستن و ایستادن رعایت کند تا قاضى حساب کار خود را بکند که وقتى نگاه کردن باید عادلانه باشد قضاوت و داورى باید تا چه حد عادلانه باشد!  
این عمل پیامبر به مسلمانان درس مى دهد که در تمام امور عدالت باید رعایت شود.  
متأسّفانه این دستور پیامبر فراموش شده و رابطه ها فوق ضابطه قرار گرفته است. در محیط اسلامى رابطه معنایى ندارد. على(علیه السلام) با درسى که در داستان عقیل داد ثابت کرد که نزدیکترین رابطه نباید بر ضابطه مقدّم شود.  
امیدوارم این تعلیمات پیامبر مرتّب از رسانه ها گوشزد شود تا فراموش نشود.

\* \* \*

بحث در مسأله 39 در این بود که آیا رجوع به کفایت در حج شرط است؟ ادلّه قائلین شرطیّت رجوع به کفایت و ادلّه قائلین به عدم شرطیّت بیان شد. نکته مهمّ این بود که اندازه رجوع به کفایت چقدر است و تا چه زمان باید زندگیش تأمین باشد؟  
مرحوم شهید ثانى کلام خوبى دارد و حقّ مسأله را ادا کرده و همان مطلبى را که ما اجمالا اشاره کردیم ایشان با صراحت بیشترى بیان کرده و مى فرمایند:  
ما المراد بالکفایة عند القائل به لیس فى کلامهم تصریح بشىء فیمکن أن یکون مؤونة السنّة قوّة أو فعلا (بالقوة مثل کارگر و کارمند که مالى موجود ندارد و بالفعل مثل این که پول آماده دارد) لأنّها الکفایة و الغنى الشرعیّان و یمکن اعتبار ما فیه الکفایة عادتاً (چیزى که عادتاً کفایت مى کند معتبر است یعنى بگویند زندگانى این شخص تأمین است و تعیین زمان لازم نیست) بحیث لا یحوجه صرف المال الحج إلى سؤال الناس (پولى که در حج صرف مى کند، لطمه اى به زندگیش نزند) کما یشعر به روایة أبى الربیع.(2)  
نتیجه: هر وقت رفتن به حج ضربه اى به زندگى متعارفش نزند چنین شخصى رجوع به کفایت دارد که در این صورت بسیارى از مسائل حل مى شود.  
از سوى دیگر بیان شد که در حج بذلى رجوع به کفایت شرط نیست چون حج لطمه اى به زندگیش نمى زند و به او اجازه نمى دهند که این پول را صرف زندگى خود کند. از اینجا روشن مى شود طلاّبى که شهریه مى گیرند اگر رفتن به حج به زندگى عادى آنها لطمه نمى زند و شهریّه کفاف زندگیشان را مى کند مستطیع هستند و مى توانند به حج بروند.  
فرع دوّم:  
کسانى که از خمس یا زکات استفاده مى کنند و اگر به حج بروند پس از بازگشت باز با خمس و زکات اداره مى شوند، آیا بر این اشخاص حج واجب است و مستطیع هستند؟  
مرحوم امام و بعضى از محشّین عروه این افراد را مستطیع نمى دانند ولى مرحوم صاحب عروه اینها را مستطیع مى داند و حق با ایشان است چون ادلّه وجوب رجوع به کفایت این شخص را شامل است به این بیان که یکى از ادلّه استطاعت عرفى بود که این شخص استطاعت عرفى دارد و دیگرى دلیل لاحرج بود که این شخص حرج ندارد و دلیل دیگر روایت بود که مى گفت در برگشت تکدّى مى کند که در مورد این شخص صدق نمى کند، پس مطابق ادلّه آنهایى که زندگیشان از این راه اداره مى شود رجوع به کفایت دارند.  
بله اگر وقتى برگشت از دیگران مطالبه خمس و زکات کند، این رجوع به کفایت نیست، پس بهتر این است که تفصیل داده و بگوییم اگر زکات و خمس را بدون تقاضا به او مى رسانند، رجوع به کفایت دارد و مستطیع است ولى اگر بر اساس تقاضا به او مى دهند این نوعى تکفف الناس است و مستطیع نیست.  
فرع سوّم:  
شخصى که پس از بازگشت از حج تکدّى مى کند (معلوم مى شود که در فرع دوّم مرحوم امام تکفف را نمى گوید) اگر چه زندگى او تأمین شود; رجوع به کفایت نیست و حرج است، هر چند این شخص به آن تن دهد و به دنبال این کار رود.  
نتیجه: فرع دوّم رجوع به کفایت است ولى فرع سوّم رجوع به کفایت نیست چون استطاعت عرفى نیست و مشمول روایات پنج گانه نمى باشد و عسر و حرج است.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.وسائل، ج 8، ح 1، باب 100 از آبواب آداب العشرة.  
2.مسالک، ج 2، ص 150.

**107 ـ م 40 (لایجوز للولد و الوالد الأخذ من مال الآخر) ـ 15/02/86**

این بحث در عروه مسأله 59 است که به صورت مفصّل تر و آمیخته با استدلال بیان شده است.  
مسألة 40 : لایجوز لکلّ من الولد و الوالد أن یأخذ من مال الآخر و یحجّ به و لایجب على واحد منهما البذل له ولایجب علیه الحج و إن کان فقیراً و کانت نفقته على الآخر و لم یکن نفقة السفر أزید من الحضر على الأقوى.

عنوان مسأله:  
جایز نیست پدر از مال پسر بردارد و به حج برود و همچنین بر پسر جایز نیست از مال پدر بردارد و بر هیچ یک واجب نیست هزینه حج را به دیگرى بذل کند، حال اگر هر یک از پسر یا پدر واجب النفقه طرف دیگر باشند آیا نفقه حج هم جزء آن است؟ آیا اگر نفقه سفر حج با نفقه حضر یکى باشد در این صورت نفقه حج واجب است؟  
در واقع مسأله داراى سه فرع است:  
فرع اوّل: جایز نیست پدر، مال فرزند را بردارد و به حج برود و همچنین عکس آن.  
فرع دوّم: آیا بذل یکى به دیگرى واجب است؟  
فرع سوّم: اگر نفقه خور او باشد و نفقه سفر به اندازه حضر باشد آیا حج واجب است؟  
فرع اوّل:  
این فرع محلّ اختلاف است و بعضى آن را جایز مى دانند و بعضى جایز نمى دانند.  
مرحوم شیخ طوسى از کسانى است که جایز مى داند والد از مال ولد بردارد و به حج برود و در کتاب خلاف مى فرماید:  
إذا کان لولده مال روى أصحابنا أنّه یجب علیه (پدر) الحج و یأخذ منه (مال ولد) قدر کفایته و یحجّ به و لیس للابن الامتناع منه و خالف جمیع الفقهاء (فقهاى عامّه) فى ذلک، دلیلنا (دلیل را روایاتى مى داند که مخالفى هم ندارد) الأخبار المرویّة فى هذا المعنى من جهة الخاصّة (از طرق اهل بیت(علیهم السلام)) قد ذکرناها فى الکتاب الکبیر(1) و لیس فیها ما یخالفها (در اخبار مخالف وجود ندارد در حالى که روایات مخالف هم داریم) تدلّ على اجماعهم على ذلک (از نقل اخبار و عدم وجود مخالف با آن اخبار، استفاده اجماع مى کند که همان اجماع بر قاعده است) و ایضاً قوله(صلى الله علیه وآله): أنت و مالک لأبیک (ظاهر عبارت این است که این روایت را از منابع عامّه(2) نقل مى کند).(3)  
تا اینجا معلوم شد که شیخ طوسى در خلاف، هم فتوا به جواز داده و هم ادّعاى اجماع مى کند و هم ادّعاى اخبار.  
مرحوم صاحب جواهر(4) بعد از نقل کلام مرحوم محقّق که «لایجب» است مى فرماید:  
على الأشهر بل المشهور (پول برداشتن و حج به جاى آوردن واجب نیست; بعد در ذیل کلامشان مى فرمایند که چند نفر مخالفند) ... خلافاً للمحکّى عن النهایة و الخلاف و التهذیب (هر سه کتاب براى شیخ است) و المهذّب (مهذّب البارء للقاضى) إلاّ أنّ فى الأوّلین (نهایه و خلاف) النص على الوجوب و فى الأخیر على الجواز ... لم نعرف من وافقه على ذلک غیر المفید (در حالى که قبل از این از قاضى هم نقل کرد، پس ظاهراً تناقض است ولى در اینجا منظورشان این است که موافقت وجوب را از غیر از مفید نمى داند ولى قبلا جواز را مى فرمود پس تناقضى نیست).  
جمع بندى اقوال:  
مشهور عدم جواز اخذ از مال ولد است و مخالف شیخ طوسى و مفید و قاضى است و ادّعاى اجماع در واقع اجماع بر قاعده است، یعنى روایات نقل شده و مخالف نقل نشده پس از آن نتیجه گرفته اند که همه مطابق روایات فتوا داده اند و اجماعى است، بنابراین مشهور عدم جواز است و محشّین عروه اختلاف دارند و بسیارى قائل به عدم جوازند ولى بعضى جایز مى دانند. عامّه هم مخالفند و جایز نمى دانند.  
ادلّه قائلین به عدم جواز:  
1ـ اصل:  
اصل در اموال این است که کسى در مال دیگرى نمى تواند تصرّف کند جز با رضایت او که اصلى عقلایى است.  
2ـ آیات:  
قرآن در یکجا مى فرماید:  
و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل(5) و در جاى دیگر مى فرماید:  
یا أیّها الذین آمنوا لاتأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلاّ أن تکون تجارة عن تراض منکم.(6)  
مطابق این آیات تصرّف در مال غیر باید از روى رضایت باشد تا اکل مال بالباطل نشود و تصرّف پدر در مال ولد بدون رضایت اکل مال بالباطل است.  
3ـ روایات عامّه:  
روایتى که مى فرماید:  
\* ... فلا یحلّ لأحد أن یتصرّف فى مال غیره بغیر إذنه ...(7)  
این روایت حدیث مفصّلى از امام زمان(علیه السلام) و معمول بهاى اصحاب است و به عنوان یک اصل اساسى مطرح است.  
روایت دیگر «الناس مسلّطون على أموالهم» است و تصرّف پدر بدون اذن ولد خلاف سلطه بر اموال است.  
تعبیر دیگرى در کلمات قدما این است که وقتى پدر در اموال ولد تصرّف مى کند مصداق ظلم است. درست است که پدر و پسر روابط عاطفى دارند ولى مفهومش این نیست که پدر بدون اذن تصرّف کند، بله نفقه پدر در جایى که نیازمند است بر عهده پسر است ولى وقتى جزء نفقه نیست تصرّف پدر بدون اذن ظلم و عدوان است و ظلم و عدوان مطابق آیات و روایات حرام است.  
4ـ روایات خاصّه:  
روایات دو طایفه است و در ج 12 وسائل در ابواب ما یکتسب به در باب 78 آمده و روایات متعدّدى دارد.  
طایفه اوّل:  
روایاتى که مى گوید جایز نیست و فقط به مقدار ضرورت و حاجت جایز است حتّى امام حدیث «أنت و مالک لأبیک» را توجیه مى کند.  
طایفه دوّم:  
روایاتى که در اقلیّت است و مى فرماید جایز و واجب است.  
این از روایات را بررسى مى کنیم و باید توجّه نمود که مسأله منحصر به حج نیست، به عنوان مثال در انفاق از مال پدر یا پسر هم مى آید.  
آیا این دو طایفه روایت جمع دلالى دارد یا باید سراغ مرجّحات برویم؟  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1. تهذیب، ج 5، ص 15.  
2. سنن ابن ماجه، ج 2، ص 769.  
3.ج 2، ص 250.  
4.ج 17، ص 275 - 277.  
5. سوره بقره، آیه 188.  
6.سوره نساء، آیه 29.  
7. وسائل، کتاب الخمس، ج 6، ح 6، باب 3 از ابواب الانفال.

**108 ـ ادامه مسأله 40 ـ 16/02/86**

بحث در مسأله 40 از مسائل استطاعت و داراى سه فرع بود. فرع اوّل در این بود که آیا پدر مى تواند از مال فرزندنش بدون اجازه و رضایت او هزینه حج را بردارد و به زیارت خانه خدا برود و آیا حجّ واجب او محسوب مى شود؟

این مسأله را مى توان عمومى تر مطرح کرد و آن این که آیا پدر مى تواند به هر منظور از اموال پسر بردارد؟ محلّ کلام جایى است که پدر براى زندگى روزمرّه و نفقه نیاز ندارد، بلکه براى زیارت و مسائلى که جزء ضروریّات زندگى نیست مى خواهد بردارد.  
اقوال مسأله مطرح و بیان شد که قول مشهور عدم جواز بدون رضایت فرزند است; در مقابل قول غیر مشهور این بود که جایز بلکه واجب است از اموال ولد بردارد.  
در اینجا جمله اى به اقوال اضافه مى کنیم:  
از بیان مرحوم شیخ در تهذیب استفاده مى شود که مرحوم مفید قائل به جواز است و صاحب جواهر غیر از شیخ طوسى، مفید را هم در مقنعه مخالف مى داند.  
در بررسى مقنعه چیزى در این باره یافت نشد که شاید به این جهت است که مقنعه نسخ مختلف داشته و راى به جواز در بعضى از نسخ نیامده است. به هر حال مخالفت مرحوم مفید را نباید خیلى قطعى دانست، پس عمده مخالف شیخ طوسى و قاضى در مهذّب است.  
ادلّه قائلین به عدم جواز بیان شد و دلیل آخر آنها روایات خاصّه بود که در مورد اخذ ولد از مال والد به خصوص در مورد حج وارد شده است. روایات دو طایفه است که در بین روایات صحیح و ضعیف وجود دارد و چون متعدّد است نیاز به بررسى اسناد نیست.  
طایفه اوّل: روایات قائلین به عدم جواز  
\* ... عن محمّد بن مسلم (سند معتبر است) عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال سألته عن الرجل یحتاج إلى مال إبنه قال یأکل منه ماشاء من غیر صرف (تعبیر «یحتاج» در سؤال راوى است ولى ذهنیّت راوى این است که بدون احتیاج نمى شود و امام مى فرماید در صورت احتیاج بدون اسراف اشکالى ندارد، پس امام ذهن راوى را امضا کرده ولو در کلام امام احتیاج نیامده است) و قال فى کتاب على(علیه السلام) إنّ الولد لایأخذ من مال والده شیئاً إلاّ بإذنه و الوالد یأخذ من مال إبنه ما شاء وله أن یقع على جاریة إبنه إذا لم یکن الابن وقع علیها و ذکر أنّ رسول الله قال لرجل أنت و مالک لأبیک (ذیل روایت کاملا دلیل بر جواز و صدر آن دلیل بر عدم جواز یا لااقل مشعر به عدم جواز است).(1)  
\* و عنه عن أبى حمزة الثمالى عن أبى جعفر(علیه السلام): إنّ رسول الله(صلى الله علیه وآله)قال لرجل: أنت و مالک لأبیک ثم قال: أبو جعفر(علیه السلام): ما أحبّ أن یأخذ من مال إبنه إلاّ ما احتاج إلیه ممّا لابدّ منه (صدر روایت به قول عدم جواز مى خورد و تعبیر «ما أحب» دلیل بر حرمت نیست) إنّ الله لایحبّ الفساد (ذیل معنا را تغییر مى دهد، یعنى اگر بیش از لابدّ منه بگیرد فساد است، پس به قرینه ذیل، ما أحبّ معناى حرمت دارد نه کراهت)(2).  
\* و باسناده عن الحسین بن سعید (اسناد شیخ طوسى به «حسین بن سعید» صحیح و سند معتبر است) ... قال: سألته یعنى أبا عبدالله(علیه السلام)ماذا للوالد من ماله ولده؟ قال: أمّا إذا أنفق علیه ولده بأحسن النفقة فلیس له أن یأخذ من ماله شیئاً و إن کان لوالده جاریة للولد فیها نصیب فلیس له أن یطأها (اگر جایز بود، چرا حرام باشد) إلاّ أن یقومّها قیمة تصیر لولده قیمتها علیه (پول را بدهد و مالک تمام شود و بعد وطى جایز شود، پس صدر و ذیل عدم جواز را مى گوید) قال: و یعلن ذلک قال: و سألته عن الوالد أیرزأ (بهره داشتن) من مال ولده شیئاً؟ قال: نعم و لا یرز الوالد من مال والده شیئاً إلاّ بإذنه فإن کان للرجل ولد صغار لهم جاریة فأحبّ أن یقتضیها فلیقوّمها على نفسه قیمة ثم لیضع بها ماشاء ... .(3)  
\* ... عن محمد بن مسلم (سند معتبر است) عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: سألته عن رجل لابنه مال فیحتاج الأب إلیه قال: یأکل منه فأمّا الأم فلاتأکل منه إلاّ قرضاً على نفسها (چون مادر نفقه خور پدر است، نمى تواند).(4)  
\* ... عن سهل بن زیاد (ضعیف است) ... عن أبى ابراهیم (موسى بن جعفر(علیه السلام)) قال: سألته عن الرجل یأکل من مال ولده؟ قال: لا إلاّ أن یضطرّ إلیه فیأکل منه بالمعروف (دلالت این روایت قوى تر است و حمیرى هم در قرب الاسناد نقل کرده که سند ایشان هم خالى از ضعف نیست)(5).  
\* ... عن الحسین بن أبى العلاء قال: قلت لأبى عبدالله(علیه السلام): ما یحلّ للرجل من مال ولده؟ قال: قوته بغیر سرف إذا اضطرّ إلیه (راوى از معناى «أنت و مالک لأبیک» که در روایات اهل سنّت و شیعه آمده سؤال مى کند) قال فقلت له: فقول رسول الله(صلى الله علیه وآله)للرجل الذى أتاه فقدم أباه (پیامبر پدر را مقدّم داشت) فقال له: أنت و مالک لأبیک فقال: إنّما جاء بأبیه إلى النبى(صلى الله علیه وآله) فقال یا رسول الله(صلى الله علیه وآله) هذا أبى و قد ظلمنى میراثى عن أمّى فأخبره الأب أنّه قد أنفقه علیه (ولد) و على نفسه و قال: أنت و مالک لأبیک و لم یکن عند الرجل شىء أو کان رسول الله(صلى الله علیه وآله)یحبس الأب للابن؟!(6)  
تلخّص ممّا ذکرنا; عدّه اى از روایات داریم که نیمى از آنها را شیخ طوسى در تهذیب و نیم دیگر را کلینى نقل کرده است و شیخ طوسى با وجود نقل روایات مى فرماید روایات اصحاب دلالت بر جواز دارد و روایات عدم جواز را نادیده گرفته و یا تخصیص زده است.  
در بین روایات صحیح و ضیعف و قوى الدلالة و ضعیف الدلالة وجود دارد ولى از مجموع روایات به عنوان اصل کلّى استفاده مى شود که لایجوز للوالد الأخذ من مال الولد که شامل حج هم مى شود.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1. وسائل، ج 12، ح 1، باب 78 از ابواب ما یکتسب به.  
2. وسائل، ج 12، ح 2، باب 78 از ابواب ما یکتسب به.  
3. وسائل، ج 12، ح 3، باب 78 از ابواب ما یکتسب به.  
4.وسائل، ج 12، ح5، باب 78 از ابواب ما یکتسب به.  
5.وسائل، ج 12، ح 6، باب 78 از ابواب ما یکتسب به.  
6. وسائل، ج 12، ح 8، باب 78 از ابواب ما یکتسب به.

**109 ـ ادامه مسأله 40 ـ 17/02/86**

بحث در مسأله 40 از مسائل استطاعت در این بود که مشهور قائلند که پدر از اموال فرزند براى حج نمى تواند بردارد; در مقابل بعضى قائلند که مى تواند ـ بلکه واجب است ـ از اموال فرزند بردارد و به حج برود.

آخرین دلیل قائلین به عدم جواز روایات خاصه بود، شش روایت بیان شد که بعضى صحیح و بعضى ضعیف بود.  
در باب 79 از ابواب مایکتسب به، دو روایت است که یکى موافق با عدم جواز و دیگرى موافق با جواز است و امّا روایت موافق با عدم جواز روایت ذیل است:  
\* ... عن الحسن بن محبوب (سند معتبر است) قال: کتبت إلى أبى الحسن الرضا(علیه السلام) إنّى کنت وهبت لابنة لى جاریة حیث زوّجتها فلم تزل عندها و فى بیت زوجها حتّى مات زوجها فرجعت إلّى هى و الجاریة أفیحلّ لى أن أطأ الجاریة؟ قال: قوّمها قیمة عادلة (هبه به ذى رحم قابل بازگشت نیست، پس قیمت را باید بپردازد و بعد ملک او مى شود نه این که بتواند بدون اجازه در اموال فرزند تصرّف کند) و أشهد على ذلک ثمّ إن شئت فطأها (اگر تصرّف در اموال فرزند براى پدر حلال بود، قیمت گذارى معنا نداشت، پس معلوم مى شود پدر حقّ تصرّف در اموال فرزند را بدون اجازه ندارد).(1)  
طایفه دوّم:  
روایاتى که تصرّف والد را در مال ولد بدون اجازه جایز مى داند.  
اوّلین حدیث روایت یک این باب است که در جلسه قبل بیان شد که صدر آن عدم جواز و ذیل جواز را مى فرمود.  
حدیث بعد از همه احادیث مهمتر و ظاهراً مخصوص باب حج است و تمام کسانى که تصرف والد را در مال ولد در حج اجازه مى دهند به این روایت تمسّک کرده اند.  
\* ... عن سعید بن یسار قال: قلت لأبى عبدالله(علیه السلام): أیحج الرجل من مال ابنه و هو صغیر؟ قال: نعم: فقلت یحجّ حجّة الاسلام و ینفق منه (آیا انفاق در حجة الاسلام را مى گوید یا مطلق انفاق مراد است؟) قال: نعم بالمعروف ثم قال: نعم یحجّ منه و ینفق منه إنّ مال الولد للوالد و لیس للوالد أن یأخذ من مال والده إلاّ بإذنه.(2)  
آیا این حدیث مخصوص باب حج است تا بگوییم اخصّ از تمام احادیث است؟  
قلنا: در این حدیث قرائنى است که نشان مى دهد مخصوص به حج نیست و کلّ تصرفات را مى گوید چون:  
اوّلا; تعبیر «ینفق» دارد که مخصوص و مقیّد به حج نشده است.  
ثانیاً; تعلیل مى کند که «إنّ مال الولد للوالد» که این قرینه مى شود که تمام تصرّفات را مى گوید پس روایت خاص نیست تا نسبت بین آن و روایات دیگر عام و خاص باشد بلکه تعارض است.  
ثالثاً; روایت مى فرماید پسر حق ندارد که چیزى از اموال پدر را بگیرد و مطلق است پس معلوم مى شود که صدر هم مطلق است، بنابراین روایت خاص به حج نیست و نمى توان روایات سابق را به آن تخصیص زد، بلکه تعارض است.  
\* ... عن عبیس بن هشام (ثقه است) عن عبدالکریم (چند نفر به این نام در کتب رجال داریم ولى به قرینه عبس، عبدالرکیم ابن عمرو ثقه است) عن ابن أبى یعفور (از بزرگان ثقات) عن أبى عبدالله(علیه السلام)فى الرجل یکون لولده مال فأحبّ أن یأخذ منه قال: فلیأخذ (ظاهراً بدون اجازه) و إن کانت أمّه حیّاً فما أحبّ أن تأخذ منه شیئاً إلاّ قرضاً على نفسها.(3)  
دلالت و سند روایت خوب است.  
\* ... عن محمّد بن سنان (ضعیف است) أنّ الرضا(علیه السلام) کتب إلیه فیما کتب من جواب مسائله (یکى از امتیازات روایات امام رضا(علیه السلام) این است که علل احکام در آن بیان شده که این امر به واسطه موقعیّت زمانى ایشان است) و علّة تحلیل مال الولد لوالده بغیر إذنه (کأنّ تحلیل را مسلّم گرفته و علّت آن را بیان مى کنند) و لیس ذلک للولد لأنّ الولد موهوب للوالد فى قوله عزّوجلّ «یهب لمن یشاء إناثاً و یهب لمن یشاء الذکور» (آیا این هبه مثل هبه به عبید و اماء است که مى گویند العبد و ما فى یده لمولاه، چون عبد مال مولى است و مالکیّت عبد طولى است و فرزند هم این گونه است یا این که نه این یک بیان لطیف براى تقریب به ذهن است، چون نسبت به مذکّر و مؤنث یکسان است و مالکیّت نیست) مع أنّه المأخوذ بمؤونته صغیراً و کبیراً و المنسوب إلیه و المدعوّ له لقوله عزّوجلّ «ادعوهم لآبائهم» (کأنّ لام ملکیّت است) هو اقسط عندالله و لقول النبى(صلى الله علیه وآله): أنت و مالک لأبیک و لیس للوالدة مثل ذلک(4). ...  
در اینجا امام اجازه فرمود ولى آیا دلایل حقّ شرعى ایجاد مى کند یا حقّ اخلاقى؟ لحن دلیل حقّ اخلاقى است و از جمله روایاتى که براى جمع استفاده مى کنیم همین روایت است و دلیل مذکور در روایت، تعبیرات اخلاقى است.  
حدیث «أنت و مالک لأبیک» در حدود بیست کتاب از کتب اهل سنّت آمده است، از جمله در الأمّ شافعى، مغنى ابن قدامه مبسوط سرخسى، بدایة المجتهد، المجموع نووى و ... و بحث خواهیم کرد که این حکم در روایت نبوى حکم اخلاقى است یا یک حکم شرعى و فقهى.  
\* ... على بن جعفر فى کتابه (ظاهراً کتاب على بن جعفر پیش صاحب وسائل بوده پس مى توانیم حدیث را صحیحه و معتبر بدانیم) عن أخیه موسى بن جعفر(علیه السلام) قال: سألته عن الرجل یکون لولده الجاریة أیطأها؟ قال: إن أحبّ و إن کان لولده مال و أحبّ أن یأخذه منه فلیأخذ (آیا مى توان این صدر را بر قرض حمل کرد؟ خیر، چون ذیل تصریح به قرض مادر دارد که به قرینه مقابله معنایش این است که پدر بدون قرض و اذن بردارد، پس سند و دلالت روایت خوب است و اجازه اخذ مى دهد). ...(5)  
\* ... عن اسحاق بن عمّار (سند معتبر است) عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال سألته عن الوالد یحلّ له من مال ولده إذا احتاج إلیه؟ قال: نعم ... قال: و إن کان للرجل جاریة فأبوه أملک بها أن یقع علیها ما لم یمسّها الابن.(6)  
ذیل روایت در مورد جواز است.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1. وسائل، ج 12، ح 1، باب 79 از ابواب ما یکتسب به.  
2. وسائل، ج 12، ح 4، باب 78 از ابواب ما یکتسب به.  
3. وسائل، ج 12، ح 7، باب 78 از ابواب ما یکتسب به.  
4. وسائل، ج 12، ح 9، باب 8 از ابواب ما یکتسب به.  
5.ح 10، باب 78 از ابواب ما یکتسب به.  
6.ح 2، باب 79 از ابواب ما یکتسب به.

**110 ـ ادامه مسأله 40 ـ 18/02/86**

بحث در مسأله 40 در این بود که آیا والد مى تواند بدون اجازه از مال ولد بردارد و به حج برود؟ بیان شد که مشهور عدم جواز است و دلیل عمده مسأله روایات بود. روایات دو طایفه بود، گروه بیشترى از روایات اجازه تصرّف نمى داد و گروه دیگر اجازه تصرّف مى داد. در مستدرک هم روایاتى از هر دو طرف آمده که مضامین آنها قریب الافق است.(1)

جمع بین روایات:  
آیا این دو طایفه روایات جمع عرفى و دلالى دارد؟  
چهار طریق جمع ذکر شده است:  
1ـ روایت «سعید بن یسار» صحیحه و در خصوص حج است، بنابراین روایات عدم جواز را که عام است تخصیص مى زند.  
قلنا: این جمع قابل قبول نیست، چون روایت «سعید بن یسار» خاص نیست بلکه غیر از حج را هم شامل و در مورد کلّ تصرّفات است، پس عام و خاص نیست بلکه تعارض است و این جمع صحیح نیست.  
2ـ روایات مجوزّه در مورد قرض و روایات نافیه که منع از تصرّف مى کند، أخذ بدون قرض را مى گوید که در این جمع هم روایات نافیه را مقدّم مى شود.  
قلنا: این جمع نیز قابل قبول نیست، چون بعضى از روایات مى فرمود بر پدر به صورت مطلق جایز است و بر مادر فقط به عنوان قرض جایز است یعنى بر پدر بدون قرض هم جایز است، پس این جمع براى بعضى از روایات خوب است.  
3ـ جواز را حمل کنیم بر جایى که سه شرط در آن است (این جمع را مرحوم صاحب وسائل در باب 78 دارد):  
اوّلا، پدر نفقه خور پسر باشد (فقیر باشد).  
ثانیاً، خرج سفر و حضر یکى باشد.  
ثالثاً، قبلا حج بر او واجب شده باشد.  
قلنا: این جمع توأم با تکلّف است، چون جایى نداریم که نفقه سفر و حضر یکى باشد. البتّه گاهى ممکن است هزینه سفر و حضر یکى باشد، مثلا در جایى که پیاده از مدینه به مکّه مى رفتند ـ که تعداد آنها کم نبود ـ نفقه آنها با حضر یکى بود که در زمان ما خیلى کم است و مشکل بتوانیم براى آن مصداق پیدا کنیم.  
4ـ این طریق جمع از بقیّه طرق بهتر است به این بیان که بگوییم براى فرزند مستحب است، به عبارت دیگر همه روایات مجوّزه لحنش «أنت و مالک لأبیک» است و این یک حکم اخلاقى است و شاهد آن این که در تعدادى از روایات مجوزّه به «أنت و مالک لأبیک» استدلال شده و قراینى داشتیم که این حکم اخلاقى است نه وجوبى فقهى.  
اگر این طرق جمع را بپسندیم، نوبت به اعمال مرجّحات نمى رسد، ولى اگر نپذیریم، روایات متعارض مى شوند و باید بررسى کنیم که در مقام تعارض مرجّحات با کدام طرف است؟  
در اعمال مرجّحات اختلاف نظر است; بعضى معتقدند که مرجّحات به همان ترتیبى است که در روایات وارد شده که ابتداى آن شهرت است (خذ بما اشتهر بین اصحابک) و بعد موافقت کتاب الله (خذ بما وافق الکتاب) و سوّم مخالفت عامّه است (خذ بما خالف العامّة).  
در مقابل بعضى معتقدند که اینها به تخییر است و راوى به ترتیب سؤال کرده است.  
ما معتقدیم که ظاهر ادلّه ترتیب است. اگر مبنا ترتیب باشد روایات لایجوز اولى است، چون اوّلا، از نظر فتوا مشهور است، ثانیاً، کتاب الله که با لایجوز موافق است چون کتاب الله مى فرماید: «لاتأکلوا أموالکم بینکم بالباطل الاّ أن تکون تجارة عن تراض منکم»(2) و این تجارة عن تراض نیست.  
مرجّح سوم براى گروه دوّم است (یجوز) چون فقهاى عامّه قائل به جواز هستند ولى تا مرجّح اوّل و دوّم هست نوبت به مرجّح سوّم نمى رسد.  
علاوه بر این سیره متشرّعه بر این است که پدر براى برداشتن از اموال فرزند اجازه مى گیرد و سیره عقلا محکمتر است و به هیچ کس اجازه تصرّف در مال دیگرى بدون اجازه نمى دهد. بنابراین دو مرجّح به علاوه سیره متشرّعه و عقلا و دلیل لاضرر موافق قول «لایجوز» است و جهات متعدّدى در اینجا جمع است.  
أضف إلى ذلک; روایت سعید بن یسار و امثال آن حجّت نیست، چون معرض عنهاى اصحاب است، پس اصلا تعارضى نیست، بنابراین شکّى نیست که در این مسأله مطابق تحریر و عروه قائل مى شویم که پدر نمى تواند در اموال پسر تصرّف کند.  
فرع دوّم: هل یجب على الولد البذل؟  
جواب این فرع از مطالب گذشته روشن مى شود یعنى بذل بر ولد واجب نیست بلکه مستحب است و اصل عدم وجوب و برائت است و از ادلّه سابقه عدم وجوب استفاده مى شود و فقط اگر محتاج باشد نفقه واجب است.  
فرع سوّم: لو کان نفقة السفر مساویاً لنفقة الحضر هل تجب على الوالد الحج؟  
پدر مى گوید نفقه من را بده تا به حج بروم و فرض این است که پسر نفقه را مى دهد، آیا بر پدر واجب است حج برود؟  
مرحوم صاحب عروه مى فرماید بعید نیست که واجب باشد، چون مستطیع است ولى مرحوم امام واجب نمى داند. در میان محشّین عروه کسى مانند امام نیست که واجب ندانسته باشد و بعضى هم سکوت کرده اند. مرحوم امام مى فرماید اگر حج برود حجّة الاسلام محسوب نمى شود که شاید نظرشان این بوده که این نه استطاعت بذلى است و نه استطاعت عرفى; بذلى نیست چون پسر نفقه را براى حج نداده و استطاعتى نیست چون چیزى ندارد و نفقه خور فرزند است.  
در نفقه ولد به اب تملیک شرط نیست و اباحه در تصرّف کافى است به خلاف نفقه زوج به زوجه که تملیک است، پس نفقه ملک پدر نیست و مستطیع نمى باشد. این غایت توجیهى است که براى کلام امام مى توان بیان کرد.  
ولکنّ الإنصاف; حق با صاحب عروه و جماعت محشّین است، چون استطاعت شرطش تملیک نیست بلکه توانایى حج است و این پدر مصداق من استطاع مى باشد، چون نفقه را پسر داده و راه را هم پیاده مى رود، پس چون شرط استطاعت تملیک نیست، این شخص مستطیع است و حج بر او واجب است.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1. مستدرک الوسائل، ج 13، ح 4 و 5، باب 62 از ابواب ما یکتسب به از طایفه اوّل و حدیث 1 و 2 و 6 و 7 از طایفه دوّم است.  
2.سوره نساء، آیه 29.

**111 ـ م 41 (لو حصلت الاستطاعة لایجب أن یحج من ماله) ـ 19/02/86**

«حدیث اخلاقى: حق همسفر»

مقدمه:  
یکى از آداب اجتماعى اسلام این است که اگر مسلمانى با کسى همسفر شد از اسم و مشخّصات او بپرسد. در روایات آمده که از عجز است اگر با کسى مسافرت کند و از نام و مشخّصات او با خبر نشود. در بعضى از روایات هم آمده که از جفاست که با کسى مسافرت کنید و اسم و مشخّصات او را ندانید.

متن حدیث:  
قال الصادق(علیه السلام): قال رسول الله(صلى الله علیه وآله): إذا أحبّ أحدکم أخاه المسلم فلیسأله عن إسمه و اسم أبیه و اسم قبیلته و عشیرته فإن من حقّه الواجب و صدق الإخاء (أخوّت صادقه) أن یسأله عن ذلک و إلاّ فإنّها معرفة حمق.(1)  
ترجمه حدیث:  
امام صادق(علیه السلام) مى فرماید: پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله) فرمود: اگر هر یک از شما برادر مسلمانش را دوست دارد از نام او و پدرش و نام قبیله و خانواده اش جویا شود که از جمله حقوق واجب و برادرى صادقانه این است که از این امور سؤال کند و اگر از چیزى سؤال نکند آشنایى احمقانه است.  
شرح حدیث:  
انسان در سفر روستاى زیادى پیدا مى کند که باید آنها را حفظ کند و ممکن است دلیل این برنامه اسلام به این جهت باشد که در آینده به او نیاز پیدا کند یا مطلبى گفته و همسرش را رنجیده خاطر کرده و مى خواهد عذرخواهى کند یا مطلب حکمت آمیزى از او شنیده ولى فراموش کرده که اگر اسم و آدرس او را داشته باشد مى تواند در وقت نیاز به او رجوع کند.  
در دنیاى امروز این مسائل عاطفى بسیار کمرنگ شده است به گونه اى که دو نفر چندین سال همسایه اند ولى اسم همدیگر را نمى دانند.  
اسلام دینى اجتماعى و دین محبّت و عاطفه است و تمام برنامه هاى اسلامى در همین مسیر است.  
از جمله شعارهاى اسلامى این است که «ید الله مع الجماعه» و گفته شده «الشاذ من الغنم للذئب» اگر یک گوسفند از گله جدا شود طعمه گرگ است; گرگان اجتماعى هم در کمینند و شخصیّت انسان را از بین مى برند. شعار دیگر «علیکم بالسواد الأعظم» است یعنى شهرهاى بزرگتر از شهرهاى کوچکتر بهتر است، چرا که علما و دانشمندان در آن بیشترند.  
در شعار دیگر عبادت که رابطه انسان با خداست اغلب به صورت جماعت است، عبادات روزانه، هفتگى و سالانه; جماعت روزانه مثل نمازهاى یومیّه و جماعت هفتگى مثل نماز جمعه و جماعت سالانه مثل حج خانه خداست.  
عبادت رابطه خلق و خالق است ولى در آن رابطه خلق با خلق در نظر گرفته شده و ضمائرى که در نماز است همه به صورت جمع آمده و نشان دهنده اهمیّت اسلام به جماعت است که لازمه آن عاطفه و محبّت و صمیمّت است و اجتماع مایه پیشرفت است.  
ابزار کار مرحوم امام هم در پیروزى انقلاب راهپیمائى ها و اجتماعات بود.

\* \* \*

مسألة 41 : لو حصلت الاستطاعة لایجب أن یحجّ من ماله فلو حجّ متسکّعاً أو من مال غیره (دو صورت دارد غصبى و غیر غصبى) ولو غصباً صحّ و أجزأه نعم الأحوط عدم صحّة صلوة الطواف مع غصبیّة ثوبه و لو شراه (معمولا «شراء» به معنى فروختن و «اشتراء» به معنى خریدن است و کمتر به خریدن، شراء مى گویند) بالذّمه (گاهى بر ذمّه مى خرد و پول آن را بعداً مى دهد که دو حالت دارد: گاه نیّتش این است که با مال غصبى ذمّه را ادا کند که در این صورت بعضى او را مانند سارق مى دانند ولى گاهى از اوّل نیّتى ندارد و بعداً با مال غصبى ذمّه را ادا مى کند که در این صورت جنسى را که خریده مال اوست و حرام نیست بلکه ذمّه اش مشغول به آن پول است. گامى هم در ذمّه نیست و معامله شخصیّه و عینیّه است و پول غصبى مى دهد و مال را مى گیرد که در این صورت مسلّم حج باطل است) أو شرى الهدى کذلک (بالذّمة) فإن کان بناءه الأداء من الغصب ففیه إشکال و إلاّ فلا إشکال فى الصحّة و فى بطلانه مع غصبیّة ثوب الإحرام و السعى إشکال و الأحوط الاجتناب.  
عنوان مسأله:  
انسان مستطیع گاه با پول خودش به حج مى رود که بحثى ندارد ولى سه حالت دیگر هم متصوّر است:  
1ـ مستطیع است ولى متسکّعاً به سوى خانه خدا مى رود و با تقاضاى کمک و با زحمت خودش را به حج مى رساند و از استطاعت استفاده نمى کند این شخص چون مستطیع بوده حجّش صحیح است. «متسکّع» از مادّه «سکع» و به معنى راه رفتن همراه با تکلّف و سختى است، بدون این که از پولش استفاده کند.  
2ـ مستطیع است ولى دیگرى با رضایت خود از او مى خواهد که همراش به حج برود که در این صورت نیز حجّ او صحیح است چون مستطیع بوده و شرطش این نیست که از همان پول استطاعت خرج حج کند.  
3ـ با مال غصبى به حج مى رود، آیا حجّش صحیح است؟ وقوف به عرفات و مشعر و رمى جمرات و حتّى سعى مشکلى ندارد، چون لباس جز وقوف و رمى و مشى نیست و پنج امر مشکل دارد:  
1ـ احرام  
2ـ طواف  
3ـ نماز طواف  
4ـ سعى  
5ـ قربانى  
با حلّ این مسأله چند مسأله دیگر هم حل مى شود و مسأله جامع الأطراف و مهمّ است. محلّ بحث ما در اینجا صورت سوّم است و صورت اوّل و دوّم محلّ بحث نیست.  
در مورد صورت اوّل و دوّم (متسکّع و مال حلال غیر) بیان شد که حجشان صحیح است. مرحوم صاحب مدارک مى فرماید:  
ولو اجمعت الشرائط فحج متسکّعاً أو فى نفقة غیره أجزأه عن الفرض هذا ممّا لاخلاف فیه بین العلماء.(2)  
مرحوم نراقى مى فرماید:  
لو حجّ المستطیع تسکّعاً أو فى نفقة غیره أجزأه عن الفرض بلا خلاف فیه بین العلماء.(3)  
مرحوم صاحب جواهر هم فرع اوّل و دوّم را مطرح کرده و مى فرماید:  
فلاخلاف کما لااشکال نصّاًو فتوى ... بل الإجماع بقسمیه علیه.(4)  
دلیل صحّت حج در فرع اوّل و دوّم:  
در این دو صورت اطلاقات اوامر مى گوید حج بجاى آور و نگفته که از مال خودش حج به جاى آورد و قیدى ندارد; پس مستطیع است به عنوان مثال وقتى امر کرد که وقوف به عرفات کن مطلق بود و امر دلیل بر اجزا است.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1. وسائل، ج 8، ح 3، باب 101 از ابواب آداب العشرة.  
2.ج 7، ص 79.  
3. مستند، ج 11، ص 68.  
4.ج 17، ص 310.

**112 ـ ادامه مسأله 41 ـ 22/02/86**

بحث در مسأله 41 از مسائل استطاعت داراى سه فرع بود. فرع اوّل در این بود که اگر شخص مستطیع متسکّعاً به حج برود حجّش صحیح و مجزى از حجّة الاسلام است.  
فرع دوّم در این بود که اگر شخص مستطیع با مال غیر با رضایت او به حج برود، مجزى از حجّة الاسلام است.

فرع سوّم: حج با مال غصبى  
اگر شخص مستطیع در حالى که مال حلال دارد با مال مغصوب به حج برود آیا حجش صحیح است و حجّة الاسلام محسوب مى شود؟  
در این مسأله اقولى است:  
قول اوّل: ظاهر کلام مرحوم صاحب حدائق این است که به هیچ وجه مجزى نیست و فقط لباس احرام و طواف و نماز طواف و سعى و هدى را نگفته بلکه مطلق فرموده است:  
إنّ ظواهر الأخبار الواردة (بزرگان در این مسأله نصّى قائل نشده اند) فى هذا المقام هو بطلان الحج بالمال الحرام مطلقا.(1)  
مرحوم صاحب حدائق مى فرماید دلیل ما ظاهر روایات باب است در حالى که روایتى نداریم; البتّه در باب 52 از ابواب وجوب الحج و شرائطه روایاتى داریم که شاید مراد ایشان این روایات باشد که دلالت دارد بر این که اگر کسى با مال حرام حج بجاى آورد از او قبول نمى شود.  
آیا این روایات آن گونه که صاحب حدائق تصوّر فرموده واقعاً دلالت بر بطلان دارد یا مراد از عدم قبول چیز دیگرى است؟ آیا صحّت و قبول دو برنامه است یا صحّت همان قبول و قبول همان صحّت است؟  
فعلا از این اخبار بحث نمى کنیم و بعد از آن که به حسب قاعده مسأله را حل کردیم سراغ روایات این باب رفته و از آن بحث خواهیم کرد.  
قول دوّم: مرحوم صاحب عروه و بعضى از محشّین عروه معتقدند که در امور خمسه (ثوب احرام، ثوب طواف، ثوب نماز طواف، ثوب سعى و هدى) آن عمل باطل و بقیّه اعمال صحیح است.  
قول سوّم: بعضى مثل مرحوم آقاى خویى(2) بین این پنج تا هم فرق گذاشته اند به این بیان که معتقدند ثوب احرام اگر حرام باشد، احرام باطل نمى شود چون ثوب احرام شرط احرام نیست بلکه واجب مستقلى است بنابراین، بطلان ثوب احرام، احرام باطل نمى شود و هکذا اگر در هنگام سعى ثوب غصبى باشد، اشکال ندارد چون شرط سعى ستر نیست; معنى این کلام این است که عریان هم مى توان سعى کرد. ایشان در طواف و نماز طواف، ثوب را شرط مى دانند و آن را مى پذیرند، البتّه مى فرمایند که ساتر باید حلال باشد و زائد بر آن لازم نیست. در مورد هدى هم تفصیل قائلند به این بیان که اگر به ذمّه بخرد و بعد پول آن را از مال غصبى بدهد صحیح است ولى اگر به بیع شخصى بخرد و پول آن را از مال غصبى بدهد صحیح نیست.  
تفاصیل دیگرى هم مثل تفصیل مرحوم امام در مسأله است که فقط نماز طواف را در صورت غصبى بودن صحیح نمى دانند.  
ادلّه:  
1ـ قاعده:  
فقها مسلّم گرفته اند که در این مسأله نصّى نداریم و به همین جهت سراغ قواعد رفته اند.  
قاعده اى که در اینجا به آن استدلال شده، قاعده اجتماع امر و نهى است و به عبارت دیگر در امر حرام قصد قربت متصوّر نیست. کلید مسأله این قاعده کلى است که «لایجوز قصد القربة بالحرام» چون اجتماع امر و نهى مى شود.  
در این صورت تا رسیدن به میقات جزء حج نبوده و مقدّمه است و حرام بودن پول ضرر نمى زند، به گونه اى که اگر از میقات با پول حلال به مشعر برود اشکال ندارد. حال اگر از میقات به مشعر هم با وسیله حرام برود باز حرمت مقدّمه ضرر نمى زند، همچنین سوار شدن به مرکب غصبى و رفتن براى نماز، موجب بطلان نماز نمى شود.  
سؤال: این بحثها به حکم عقل است آیا به حسب عرف هم این گونه است; یعنى اگر با مال حرام برود اشکال ندارد؟ بعید است عرف این را بپذیرد. به عنوان مثال گفته شده که اگر در نماز حرامى بجاى آورد که با نماز متحّد نیست، ضرر نمى زند، حال اگر کسى نماز بخواند در حالى که زنى عریان در مقابل اوست که تمام توجّه او به آن زن است آیا این نماز با قصد قربت است، در عین این که این حرام متحّد با نماز نیست؟!  
بنابراین ما در قصد قربت دقّت عقلى را معتبر نمى دانیم بلکه جاى عرف است، حال پس از مقدّمات به سراغ آن پنج امر مى رویم; ما لباس احرام را شرط مى دانیم در حالى که آقاى خویى آن را واجب مستقل مى دانند و چون شرط است در جایى که از مال حرام باشد قصد قربت ممکن نیست و احرامش باطل است چون قصد قربت به فعل حرام نمى توان کرد.  
در مورد طواف، ستر قطعاً شرط است وحتّى در طواف غیر از ستر عارى هم نباید باشد چون از طواف عارى نهى شده بنابراین نه تنها باید ستر حلال باشد بلکه عارى هم نباید باشد و اگر لباس احرام حرام باشد نمى تواند قصد قربت کند و چون طواف عبادت است بدون قصد قربت باطل است.  
سوّمین امر نماز طواف است که در آن نیز ساتر باید حلال باشد، چون ستر شرط نماز است و قصد قربت با حرام متصوّر نیست و نماز باطل است. حال اگر غیر از ساتر بقیّه لباس از حرام باشد آیا نماز صحیح است؟ ظاهر عبارت آقاى خویى این است که نمازش صحیح است.  
إن قلت: حرکات نماز حرکات در ثوب حرام است.  
قلنا: اینها سبب و مسبّب نیستند و دو فعل است که همراه هم انجام مى شود; حرکات صلاتى، واجب و حرکات غیر صلاتى، حرام است، پس دو فعل متعارف است یعنى در آن واحد فعل صلاتى انجام مى دهد و لباس را حرکت مى دهد.  
آیا مصّلى، اوّل بدن را حرکت مى دهد و لباس تبعاً للبدن حرکت مى کند یا دو کار را با هم انجام مى دهد؟  
لباس به تبع بدن حرکت مى کند، پس اگر حرکت لباس حرام باشد سبب که حرکت بدن است باید حرام باشد و حرمت به سبب سرایت مى کند.  
آیا مى توان به واسطه حرکتى که سبب حرام مى شود تقرب پیدا کرد؟  
خیر ممکن نیست به چیزى که حرام است قصد قربت کند بنابراین همه لباسها حکم ساتر را دارد و اگر حرام باشد، قصد قربت ممکن نیست البتّه اگر در داخل جیب پول حرام باشد، موجب بطلان نیست چون تصرّف در پول غصبى به خرج کردن آن است و در جیب بودن تصرّف نیست.  
در مورد سعى هم همان بحثى که در نماز کردیم، خواهد آمد; یعنى ما ستر را در سعى لازم مى دانیم و ستر شرط آن است، بنابراین با ستر غصبى قصد قربت صحیح نیست و امّا در مورد لباس غیر ساتر هم همان حرفى که در نماز گفتیم این جا مى آید یعنى سعى، حرکت کردن است و به سبب آن لباس هم حرکت مى کند که اگر سبب حرام شود قصد قربت ممکن نیست بنابراین در هر چهار امر لباس باید حلال باشد و لباس غصبى صحیح نیست.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1. ج 14، ص 122.  
2.المعتمد، ج 26، ص 167.

**113 ـ ادامه مسأله 41 ـ 23/02/86**

بحث در مسأله 41 در این بود که اگر شخص مستطیع با مال غصبى به حج برود آیا حجّش قبول است؟ بحثهاى مختلفى داشت و بیان شد که اگر در امور خمسه مال غصبى نباشد حج او صحیح است. پنجمین امر قربانى بوده اگر مال حرام را براى خرید قربانى استفاده کند، سه صورت متصوّر است:

1ـ بیع به صورت بیع شخصى و نقدى باشد نه بیع در ذمّه، یعنى مال حرام را مى دهد و قربانى مى خرد و چون مالک نمى شود قربانى باطل است.  
نکته: معیار در بیع نقدى و شخصى چیست؟ بعضى معتقدند معیار «اشتریت هذا بهذا» است یعنى با یک دست پول بدهد و با دست دیگر در مقابل آن جنس را بگیرد ولى اگر بعد از خرید از جیبش پول در آورد و بدهد بیع نقدى نیست و بیع در ذمّه است. ولى ما معتقدیم مردم این گونه معامله نمى کنند و جایى که مقابله نیست و اوّل جنس را گرفته و بعد پول آن را مى پردازد بیع در ذمه نمى دانند; بله تا مادامى که پول نداده معامله تمام نیست ولى این که در این مدّت که پول را از جیب در آورد، بیع در ذمّه باشد عرف نمى پذیرد; بنابراین تمام معاملات روزمرّه بیع نقدى و شخصى است نه بیع در ذمّه و بیع در ذمّه در جایى است که مبیع را الآن مى گیرد و پول را بعداً مى دهد، پس اگر در جیبش پول حرام باشد و جنسى بخرد معامله نقدى است و چون این شخص مالک ثمن نبوده، معامله باطل است.  
2ـ بیع به صورت نسیه است و به ذمّه مى خرد که خود دو صورت دارد:  
الف) به ذمّه مى خرد و در ذهنش نیست که از مال غصبى مى دهد; این معامله صحیح است و مالک مى شود ولو بعداً با پول غصبى بپردازد، چون حین معامله قصد نداشت با پول غصبى ذمّه را ادا کند.  
ب) به ذمّه مى خرد و حین معامله قصد دارد که از مال غصبى اداى دین کند; روایت مى گوید این معامله باطل است و این شخص مانند سارق است و قاعده عقلى هم همین را مى گوید چون این شخص قصد معامله صحیح ندارد و قصد دارد با مال حرام اداى دین کند. بعضى احتیاط وجوبى کرده اند که اگر قصدش اداى دین از مال حرام است مالک نمى شود.  
بنابراین در صور سه گانه اى که ذکر شد در دو صورت (نقد و نسیه اى که نیّتش پرداخت از حرام است) مالک نمى شود و در یک صورت مالک مى شود; حال وقتى مالک نشد هدى باطل است چون با مال مردم نمى تواند قصد قربت کند.  
اگر کسى عمداً قربانى را ترک کند آیا گناه کرده یا حجّش باطل است؟ معروف این است که حجّش باطل نیست ولى قربانى از او ساقط نمى شود و باید یا امسال یا در سال آینده قربانى کند یا نیابت دهد که برایش قربانى کنند.  
جمع بندى: تا اینجا مسأله را به حسب قواعد حل کرده و حجّ شخصى را که از مال غصبى حج به جاى آورده صحیح دانستیم در صورتى که بتواند آن پنج مورد را با مال حلال انجام دهد و اگر عمداً امور پنج گانه را از مال حرام انجام دهد، حجّش باطل است. و به همین دلیل بعضى از آقایان وقتى افراد براى حساب سال به آنها مراجعه مى کنند وجوهات پول حج را محاسبه مى کنند تا حجّ آنها صحیح باشد، ولى بهترین فرصت براى پاکسازى اموال که در زمان حج است را از دست مى دهند.  
2ـ روایات:  
روایات بعضى صحیح السند و بعضى مرسل و یا ضیعف السند است ولى مجموع من حیث المجموع کافى است چون روایات متضافر است ولى مشکل در دلالت آنها است یعنى این که روایت مى گوید قبول نمى شود آیا مراد بطلان است؟ از این روایات فقط روایت اوّل در کتب اربعه آمده است.  
\* محمد بن على بن الحسین قال روى عن الأئمّة(علیهم السلام) (مرسله) أنّهم قالوا من حجّ بمال الحرام نودى عند التلبیة لالبیک عبدى و لا سعدیک (آیا این تعبیر دلالت بر بطلان دارد یا دلالت بر عدم کمال).(1)  
\* ... عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عیسى، عن محمّد بن أبى عمیر و أحمد بن محمّد بن أبى نصر البزنطى (همه ثقه اند) عن أبان بن عثمان الأحمر (ابان بن عثمان از اصحاب اجماع است ولى مع ذلک او را فاسد المذهب مى دانند. آیا ممکن است اجماع بر صحّت او باشد و مذهب فساد داشته باشد؟! به همین جهت بعضى گفته اند که فساد مذهب نداشته و بعضى گفته اند که فساد مذهب داشته است و على کل حال روایت مقبول است) عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: أربع لایجزن فى أربع: الخیانة و الغلول (خیانت در غنائم جنگى) و السرقة و الربا لایجزن فى حج و لا عمرة ولاجهاد و لا صدقة (جایز نیستند به چه معناست؟ آیا به این معنى است که باطل است یا نه به معنى عدم قبول است)(2).  
\* ... عن محمد بن على بن ماجیلویه عن أبیه (توثیق شده اند) عن أحمد بن أبى عبدالله (به قرینه روایت از حسن بن محبوب احمد بن أبى عبدالله ثقه است)عن حسن بن محبوب، عن أبى ایّوب الخزّاز (از ثقات است) عن محمد بن مسلم و منهال القصّاب جمعیاً عن أبى جعفر الباقر(علیه السلام) قال: من أصاب مالا من أربع لم یقبل منه فى أربع من أصاب مالا من غلول أو ربا أو خیانة أو سرقة لم یقبل منه فى زکاة و لا صدقة و لا حجّ و لا عمرة (آیا لم یقبل به معنى بطلان است؟ در این صورت باید تمام حج را باطل بدانیم).(3)  
\* و فى عقاب الأعمال باسناد تقدّم فى عیادة المریض عن رسول الله(صلى الله علیه وآله) أنّه قال فى خطبة خطبها و من اکتسب مالاً حراماً لم یقبل الله منه صدقة و لا عتقاً و لا حجّاً ولا اعتماراً و کتب الله له بعدد أجزاء ذلک أوزراً و ما بقى منه بعد موته کان زاده إلى النّار.(4)  
\* و عن محمّد بن موسى بن المتوکّل (ثقه) عن عبدالله بن جعفر حمیرى (ثقه) عن احمد بن محمّد (به قرینه نقل از حسن بن محبوب، احمد بن محمد بن عیسى و از ثقات است) عن الحسن بن محبوب (از اصحاب اجماع) عن حدید المدائنى (حدید بن حکیم ثقه است)،عن أبى عبدالله(علیه السلام) ... (کسى که پیش سلطان ظالم برود تا اموالى بدست آورد خداوند او را در قیامت به همان ظالم حواله مى کند و برکت را از او مى گیرد) ... و لم یأجره على شىء ینفقه فى حج و لا عمرة و لا عتق.(5)  
\* ... عن السکونى (ضعیف است) قال: من تجهزّ و فى جهازة علم حرام (کسى که جهاز شتر بگذارد در حالى که یک نخ از آن حرام باشد) لم یقبل الله منه الحج.(6)  
روایات متضافر است و در بین آنها صحیحه هم وجود دارد، لذا بحث از سند نیاز نیست و مشکلى ندارد ولى بحث در دلالت روایات است و آن این که عدم قبول یعنى چه؟ این بحث در تمام ابواب فقه مطرح است که آیا عدم قبول مساوى با عدم صحّت است؟ بعضى قبول و صحّت را یک چیز مى دانند، چون هر چه صحیح است مقبول هم است و هر چه مقبول است، صحیح هم است به عنوان مثال وقتى مولى براى کارى شرایطى تعیین کرد و مطابق آن شرایط کار انجام شد، عدم قبول معنا ندارد در شرع نیز وقتى مکلّف کارى را با تمام شرایط انجام داد، باید قبول شود چون امتثال با جمیع شرایط حاصل است.  
از سوى دیگر در بسیارى از موارد گفته مى شود فلان عمل قبول نیست در حالى که جامع الاطراف و شرائط است به عنوان مثال روایات متعدّدى داریم که مى گوید:  
من شرب خمراً حتى یسکر لم یقبل الله منه صلاة(7) آیا این عدم قبول به معناى عدم صحّت است؟  
در جاى دیگر گفته شده که اگر در نماز حضور قلب نباشد نصف یا ثلثش قبول نیست، مگر قبول نصف یا ثلث دارد؟!  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.ح 1، باب 52 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
2.ح 4، باب 52 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
3. ح 5، باب 52 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
4.ح 6، باب 52 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
5.ح 7، باب 52 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
6.ح 8، باب 52 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
7. وسائل، ج 17، باب 9 از ابواب؟؟؟؟ المحرمة

**114 ـ ادامه م 41 و م 42 (الاستطاعة البدنیّة و الزمانیّة و السربیّة) ـ 24/02/86**

نکته: در جلسه قبل بین شد بعضى گمان مى کنند که بیع فى الذّمه شامل تمام معاملات معمولى مى شود چون در تمام این معاملات هذا بهذا گفته نمى شود و اوّل مى خرد و بعد پول مى دهد بنابراین تمام بیعهاى معمولى فى الذّمه است، به همین جهت معامله با پولهاى بدون خمس صحیح است، چون ذمّه مشغول است ولى ما قائلیم که این معاملات بیع شخصى است اوّل مثمن را مى دهند و با کمى فاصله ثمن را مى دهند و تا قبض و اقباض صورت نگیرد، بیع کامل نیست و با دادن ثمن و مثمن بیع انجام مى شود نه این که با دادن مثمن بیع تمام باشد؟ و ثمن در ذمّه باشد و پولى که بعد مى دهد اداى ما فى الذّمه کند، پس بر خلاف آنچه بعضى تصوّر مى کنند با مال غصبى و یا غیر مخمّس بیع صحیح نیست و این موارد بیع در ذمّه نمى باشد.

بحث در فرع سوّم از مسأله 41 در این بود که اگر کسى با مال غصبى حج به جاى آورد در حالى که مستطیع است و مال حلال دارد و یا با مال غیر مخمّس به حج برود در حالى که مى تواند خمس آن را بدهد، اگر امور پنچ گانه را با مال حلال انجام دهد حجّش صحیح است. بیان شد روایاتى داریم که مى گوید چنین حجّى قبول نیست و این سبب شد که ما به معنى قبول وارد شویم که آیا عدم قبول مساوى با عدم صحّت است؟ بعضى قائلند که عدم قبول مساوى با عدم صحّت است و در مقابل بعضى معتقدند که عدم قبول غیر از عدم صحّت است و هر یک از دو قول براى خود دلیلى دارند.  
دلیل یکى بودن صحّت و قبول:  
وقتى مولى امر کرده و من جامع شرایط به جاى آوردم مولى نمى تواند بگوید که نماز صحیح است ولى مورد قبول نیست چون صحّت مساوى اجزا و اجزا مساوى با قبول است، پس مولى باید آن را قبول کند.  
دلیل بر تعدّد:  
روایات کثیره اى است که در ابواب مختلف داریم که فلان عمل قبول نیست در حالى که یقین داریم که صحیح است:  
1ـ روایاتى که در مورد شارب الخمر(1) است و مى فرماید: کسى که شرب مسکر یا خمر کند خدا تا چهل روز نماز او را قبول نمى کند. از نظر فقهى اگر در حال مستى نماز بخواند، قطعاً باطل است ولى بعد از زوال مستى اگر نماز بخواند صحیح است در حالى که این روایات مى فرماید تا چهل روز نماز او قبول نمى شود که دلیل است بر این که قبول و صحّت دو امر است.  
2ـ روایتى که مرحوم مجلسى نقل فرموده است:  
\* عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال ... إنى لا أقبل الصلاة إلاّ ممّن تواضع لعظمتى ... .(2)  
در حالى که مى دانیم تواضع در مقابل عظمت خدا شرط صحّت نیست ولى روایت آن را شرط قبول مى داند پس صحّت و قبول دو امر است.  
3ـ در باب موانع قبول پیامبر مى فرماید:  
من اغتاب مسلماً أو مسلمة لم یقبل الله صلاته و لا صیامه أربعین یوماً; در حالى که مى دانیم نماز صحیح است و احدى فتوا به بطلان نداده ولى در عین حال قبول نیست، پس معلوم مى شود که قبول غیر از صحّت است.  
در میزان الحکمه(3) هم روایات متعدّدى در مورد قبول صلوة شده است.  
4ـ روایاتى که مى گوید مقدارى از نماز که حضور قلب در آن باشد قبول است(4) در حالى که مى دانیم نماز بدون حضور قلب صحیح است و شاهد آن این که شکیّات براى نماز صحیح است و کسى که این شکها را دارد حضور قلب نداشته است، نمونه آن روایتى از محاسن برقى است که میزان الحکمة آن را نقل کرده است و مطابق آن صحّت و قبول دو امر است: عنه(صلى الله علیه وآله)لایقبل الله صلوة عبد لایحضر قلبه.  
روایات در مورد موانع و شرایط متواتر است جمع بین این دو (صحّت و عدم قبول) چگونه است؟ به عبارت دیگر وقتى شرایط جمع است، چرا مولى نپذیرد که این دلیل عقلى است حال این دلیل عقلى با روایات چگونه قابل جمع است؟  
جواب: قبول داراى درجاتى است، درجه نازله قبول این است که شرایط را دارد و موانع ندارد و هیچ یک مستحبّات را ندارد که این درجه نازله قبول است و درجه عالى قبول مشروط به مستحبّات و ترک گناه (مثل غیبت و شرب خمر) است و روایات قبول ناظر به درجه کامل است.  
آیه قرآن مى فرماید:  
إنّما یتقبل الله من المتّقین.  
آیه دو تفسیر دارد:  
1ـ تقوى شرط قبول است یعنى شرط درجات عالى قبول است.  
2ـ تقواى خود این عمل مراد است یعنى شرایط و موانع خود این عمل; شأن نزول آیه که در مورد فرزندان آدم است با تفسیر دوّم سازگار است چون قربانى قابیل قطعاً صحیح نبود پس متقیّن یعنى متقین در خود عمل که در این صورت ربطى به بحث ما ندارد.  
جمع بندى: در مرتبه نازله قبول صحّت و قبول به یک معنى و دو امر متحدّند و در مربته عالیه قبول صحّت و قبول دو امر مختلفند بنابراین نزاع این دو گروه لفظى است، یعنى آن که مى گوید امران متّحدان، حدّاقل قبول را مى گوید که با صحّت همراه است و آن که مى گوید امران مختلفان درجات عالى قبول را مى گوید.  
نتیجه: روایات باب 52 که مى گوید حجّش قبول نیست، مشکلى در بحث ما ایجاد نمى کند، چون این که مى گوید قبول نمى شود، نمى دانیم قبول درجه عالى است یا درجه دانى، پس روایات از کار افتاد.  
إن قلت: بعضى از روایات کلمه قبول ندارد و تعبیر «لالبیّک و لا سعدیک» دارد و بعضى تعبیر «لایجزن» دارد.  
قلنا: به قرینه روایات «لایقبل» این روایات را هم حمل بر آن معنا مى کنیم و روایات تفسیر مى شود.  
تلخّص من جمیع ما ذکرنا: حلّ مسأله حجّ با اموال غصبى از طریق قاعده است نه از طریق روایات خاصّه، پس مطابق قاعده اگر در آن پنج مورد مال غصبى نداشته باشد، مى تواند حجّ صحیح باشد.  
و من هنا یعلم; صاحب حدائق در ابتداى بحث مى فرماید: حجّ با مال غصبى مطلقا باطل است و در ذیل کلام از این مبنا برگشته و مى فرماید:  
بالجملة فالمسألة غیر خالیة عن شوب الاشکال.  
دلیل آن این است که در صدر کلامش به ظاهر روایات که لایقبل است توجّه کرده و در ذیل کلامش لایقبل را حمل بر عدم کمال مى کند.

\* \* \*

مسألة 42: یشترط فى وجوب الحج الاستطاعة البدنیّة فلا یحب على المریض لایقدر على الرکوب أو کان حرجاً علیه ولو على المحمل و السیارة و الطیارة و یشترط أیضاً الاستطاعة الزمانیّة فلایجب لو کان الوقت ضیقاً لا یمکن الوصول الى الحج أو أمکن بمشقّة شدیدة و الاستطاعة السربیّة بأن لایکون فى الطریق مانع لا یمکن معه الوصول إلى المیقات أو إلى تمام الأعمال و إلاّ (مانع باشد) لم یجب و لذا لو کان خائفاً على نفسه أو بدنه أو عرضه أو ماله و کان الطریق منحصراً فیه أو کان جمیع الطرق کذلک و لو کان طریق الأبعد مأموناً یجب الذهاب منه و لو کان الجمیع مخوفاً لکن یمکنه الوصول إلیه بالدوران فى بلاد بعیدة نائیة لاتعد طریقاً إلیه لایجب على الأقوى (اگر جاده اصلى خطرناک است ولى جادّه هاى دور أمن است گفته شده که از جادّه دورتر برود ولى اگر تمام راهها ناأمن است ولى راهى دارد که به پر پیچ و خم است که به آن راه نمى گویند و جادّه حساب نمى شود و نامعقول است، در این صورت هم واجب نیست).  
در این مسأله سه شاخه از استطاعت بیان مى شود:  
1ـ استطاعت بدنى (مریض و بیمار از کار افتاده نباشد).  
2ـ استطاعت زمانى (وقتى پول به دستش برسد که بتواند به حج برسد).  
3ـ استطاعت طریقى (راه ناامن و یا بسته نباشد).  
این سه امر دلیل عقلى قطعى دارد و شاخ و برگ آن محلّ بحث است.  
این سه شاخه استطاعت غیر از استطاعت مالى است که مرحوم امام در این مسأله آنها را جمع کرده ولى صاحب عروه آن را در مسأله 61 و 62 و 63 ذکر مى کند.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.وسائل، ج 17، باب 12 و 13 و 16 از ابواب تحریم شرب خمر.  
2.بحار، ج 108، ص 373.  
3.ج 2، ماده صلوة.  
4.وسائل، ج 4، ح 6، باب 3 از ابواب افعال صلات.

**115 ـ ادامه مسأله 42 ـ 25/02/86**

در مسأله 42 از مسائل استطاعت سه شاخه از استطاعت مطرح شد:  
1ـ استطاعت بدنى  
2ـ استطاعت زمانى  
3ـ استطاعت طریقى

1ـ استطاعت بدنى:  
این بحث را مرحوم صاحب عروه در مسأله 61 مطرح کرده است. اجمال این مسأله اجماعى است و علماى عامّه و خاصّه متّفقند که انسان باید توانایى بدنى براى حج داشته باشد و در غیر این صورت داخل در آیه «لله على الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا» نخواهد شد.  
اقوال:  
مرحوم نراقى مى فرماید:  
المقام الثالث: فى الاستطاعة البدنیّة و هى الصحة من المرض العائق عن الحرکة أو الرکوب أو الإتیان بالأفعال (اعمال حج) و من الغصب المانع کذلک و هو (غصب) الزمانة و الضعف (پیرى و ناتوانى و زمین گیرى، پس بیمارى شرط نیست اگر ناتوان هم باشد شامل است) فغیر الصحیح لایجب علیه الحج بالاجماع و عدم صدق الاستطاعة و انتفاء الحرج و کثیر من الأخبار.(1)  
مرحوم صاحب جواهر به این مسأله متعرض شده و به گونه اى دیگر مسأله را مطرح کرده و مى فرماید از شرایط حج امکان سیر است که باز بودن راه و سلامت بدن در ضمن این شرط است:  
الخامس امکان المسیر و هو یشتمل على الصحّة و تخلیة السرب ... وسعة الوقت ... فلو کان مریضاً ... لم یجب الحج لما عرفت بلاخلاف أجده فیه ... بل عن المعتبر اتّفاق العلماء علیه.(2)  
نظیر همین مطلب را صاحب حدائق دارد و مى فرماید:  
لاخلاف نصّاًو فتوى(3) که بر مریض حج واجب نیست.  
در مورد اقوال عامّه هم ابن رشد در بدایة المجتهد مى گوید:  
لاخلاف عندهم (علماى عامّه) أنّ من شرطها الاستطاعة بالبدن و المال مع الأمن.(4)  
جمع بندى اقوال: مسأله بین اهل سنّت و شیعه مورد اتّفاق و اجماع است.  
ادلّه:  
1ـ اجماع:  
همان گونه که بیان شد مسأله اجماعى است ولى اجماع مدرکى است و نمى تواند دلیل مستقّلى باشد.  
2ـ استطاعت بدنى از شرایط عامّه تکلیف:  
این شرط جزء شرایط عامّه تکلیف (قدرت، اختیار، عقل، بلوغ) و داخل در قدرت است. استطاعت بدنى دو مرحله دارد، یک مرحله به کلّى سلب اختیار و تکلیف ما لا طاق است که دلیل نمى خواهد و حاکم آن عقل است ولى بخش دوّمى دارد که قابل تحمّل است ولى عسر و حرج دارد که آن را ادلّه عسر و حرج اثبات مى کند و با حکم عقل نمى توان ثابت کرد.  
3ـ آیه «لله على الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا»:  
مطابق آیه، استطاعت عرفى شرط است و شخصى که با عسر و حرج به حج مى رود استطاعت عرفى ندارد، اگر چه استطاعت عقلى دارد، پس آیه شریفه به تمام مسأله دلالت دارد.  
4ـ قاعده لاحرج:  
اگر مسأله دلیلى جز لاحرج نداشته باشد براى ما کافى است. مطابق دلیل لاحرج خداوند در دین حرج قرار نداده است به گونه اى که اگر کسى وضو برایش مضر باشد مى گوییم تیمّم کند; حال در ما نحن فیه اگر مریض است و نمى تواند به حج برود مشمول قاعده لاحرج است.  
طبیعت بعضى از امور مثل جهاد ضرر است و مراد از حرجى نبودن آن این است که زائد بر طبیعتش ضررى نباشد. در ما نحن فیه هم حج به حسب طبیعتش ضررى است، پس اگر زائد بر طبیعتش زحمت داشته باشد تحت قاعده لاحرج قرار مى گیرد.  
5ـ روایات:  
در سه باب تحت سه عنوان روایاتى داریم که بعضى از روایات عنوان «صحّت» و بخشى «عدم المرض» و بخشى «القوّة فى البدن» دارد. اکثر احادیث تفسیر آیه لله على الناس... است، یعنى همه داخل در عنوان استطاعت است.  
\* ... عن معاویة بن عمّار، عن أبى عبدالله(علیه السلام) ... قال: هذه لمن کان عنده مال و صحّة ... .(5)  
\* ... عن أبى بصیر قال: سمعت أبا عبدالله(علیه السلام) یقول: من مات و هو صحیح موسر لم یحج فهو ممّن قال الله عزّوجلّ و نحشره یوم القیامة أعمى ... .(6)  
\* ... عن معاویة بن عمّار، عن أبى عبدالله(علیه السلام) فى قول الله «لله على الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا» قال: هذا لمن کان عنده مال و صحّة ... .(7)  
\* ... سأل حفص الکناسى (مجهول الحال) أبا عبدالله(علیه السلام) ... قال: من کان صحیحاً فى بدنه مخلّى سربه...(8)  
\* ... عن الفضل بن شاذان، عن الرضا(علیه السلام) فى کتابه إلى المأمون قال: و حجّ البیت فریضة على من استطاع إلیه سبیلا و السبیل الزاد و الراحلة مع الصحّة.(9)  
\* ... عن هشام بن الحکم، عن أبى عبدالله(علیه السلام) فى قوله عزّوجل «و لله على الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا» ما یعنى بذلک قال: من کان صحیحاً فى بدنه مخلّى سربه ....(10)  
\* و عن عبدالرحمن بن الحجّاج (صحیحه) قال سألت أباعبدالله(علیه السلام)عن قوله «و لله على الناس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلا» قال: الصحة فى بدنه و القدرة فى ماله.(11)  
\* ... عن ذریح المحاربى (ثقه) عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: من مات و لم یحج حجّة الإسلام لم یمنعه من ذلک حاجة تجحف به أو مرض لایطیق فیه الحج ... .(12)  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.مستند، ج 11، ص 64.  
2.ج 17، ص 279 به بعد.  
3.ج 14، ص 126.  
4.بدایة المجتهد، ج 1، ص 319.  
5.ح 1، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
6.ح 7، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
7.ح 11، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
8.ح 4، باب 8 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
9.ح 6، باب 8 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
10.ح 7، باب 8 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
11.ح 12، باب 8 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
12.ح 1، باب 7 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

**116 ـ ادامه مسأله 42 ـ 26/02/86**

«حدیث اخلاق: آزمایش دوست»

مقدّمه:  
براى انتخاب دوست ابتدا باید او را آزمود، چون سرنوشت انسان با دوستش در بسیارى از موارد گره خورده است بنابراین نباید نیازموده دوست انتخاب کرد.

قال الصادق(علیه السلام) لبعض أصحابه: من غضب علیک ثلاث مرّات فلم یقل فیک شرّاً فاتّخذه لنفسک صدیقاً.(1)  
ترجمه حدیث:  
امام صادق(علیه السلام) به بعضى از یارانش مى فرماید: کسى که سه بار عصبانى شود و سخن بدى به تو نگوید او را براى دوستى انتخاب کن.  
شرح حدیث:  
مفهوم این حدیث این است که بدون امتحان دوست انتخاب نکنید چون دوست در سرنوشت انسان اثر گذار است و یکبار امتحان کافى نیست و تا سه بار امتحان کنید، آن هم در لحظاتى مثل غضب و یا شوخى که باطن انسان آشکار مى شود; تا روشن شود که آیا عقلش مسلّط بر نفس اوست. اگر پاسخ مثبت بود او را به دوستى انتخاب کن.  
این نکته را باید به جوانان تذکّر داد چرا که بسیارى از جوانان، قربانى دوستان ناسالم مى شوند. اعتیاد و انحرافات عقیدتى و اخلاقى غالباً از ناحیه دوست ناسالم است. یکى از نکاتى که ما مرتّب به جوانان تذکّر مى دهیم پرهیز از دوستان ناباب است. بسیارى از جوانان داراى دلهاى پاک هستند و اگر کسى دست دوستى به سوى آنها دراز کند، با او دوست مى شوند ولى باید از ابلیسهاى آدم رو که دست دوستى دراز مى کنند و هدفشان خیانت است پرهیز کنند.  
اى بسا ابلیس آدم رو که هست \*\*\* پس به هر دستى نباید داد دست  
روایات متعدّدى در باب دوستى وارد شده از جمله روایت ذیل که به صورتهاى مختلف نقل شده و مى فرماید در دوستى اعتدال را از دست نده و تمام اسرارت را به دوستت نگو، شاید روزى دشمن تو شود و در دشمنى هم اعتدال را رعایت کن، چون ممکن است روزى دوست تو شود.  
قال على(علیه السلام): أحبب حبیبک هوناًما عسى أن یکون بغیضک یوماًما و أبغض بغیضک هوناًما عسى أن یکون حبیبک یوماًما.(2)  
حضرت على(علیه السلام) مى فرماید: دوستت را با اعتدال دوست بدار چون ممکن روزى دشمن تو شود و دشمنت را هم به اعتدال دشمن بدار چه بسا روزى دوست تو شود.  
مسأله رعایت اعتدال در تمام امور پسندیده است و قرآن در این زمینه مى فرماید: «کذلک جعلناکم امّة وسطاً» شما را امّتى میانه قرار دادیم دوستى و دشمنى هم باید از روى اعتدال باشد.

\* \* \*

بحث در مسأله 42 در اوّلین شاخه از شاخه هاى سه گانه استطاعت در استطاعت بدنى بود. بیان شد که اگر استطاعت بدنى نباشد حج ساقط است و دلیل آن بیان شد و آخرین دلیل روایات بود که یک روایت باقى مانده است:  
\* قال (مرسله عیاشى) و فى روایت حفص الأعور عنه(علیه السلام) قال: القوّة فى البدن و الیسار فى المال.(3)  
علاوه بر این روایات در باب 24 از ابواب وجوب الحج و شرائطه هشت روایت آمده که غالب آنها سؤال از مریض است که آیا واجب است مریض نائب بگیرد; در متن همه آنها به دلالت مطابقى یا التزامى آمده که بر مریض واجب نیست نایب بگیرد. پس این روایات دلیل بر این است که از مریض شخصاً حج ساقط است. مرحوم صاحب جواهر در ذیل این مسأله، بحث نیابت مریض را ذکر مى کند ولى مرحوم امام در اینجا اشاره اى نکرده و به بحث نیابت موکول مى کند.  
أضف إلى ذلک; ما از اخبار قاعده اى به نام «ما غلب الله علیه» را اخراج مى کنیم. روایات متعدّدى داریم که مى گوید:  
ما غلب الله علیه فالله أولى بالعذر(4) آنچه که خدا بر آن غالب است بر پذیرش عذر آن هم سزاوارتر است یعنى شخص معذور است. این روایات در ابواب مختلف آمده از جمله در باب اعداد الفرائض که راوى از قضاى نوافل سؤال مى کند و حضرت مى فرماید قضا ساقط است و این داخل در قاعده ما غلب است.  
در ما نحن فیه شخص مریض است و این را خدا خواسته پس داخل در قاعده ماغلب است. قاعده ماغلب مریض، خواب، مجنون و ... شامل است.  
به این قاعده در بین قواعد فقهى اشاره نشده که اگر روایات و مدارک آن جمع شود، قاعده خوبى است و در جاهاى مختلف قابل استدلال است.  
جمع بندى: مریض یا کسى که صحّتش را از دست داده یا کسى که قوّت ندارد حج از آنها برداشته شده است، منتهى مریض و نقطه مقابلش یک مضمون دارد ولى «القوّة» مضمون وسیعترى دارد و فردى که مریض نیست ولى توانایى حرکت ندارد مثلا پیر شده است را شامل مى شود.  
بقى هنا أمور:  
در مسأله شاخ و برگهایى است که در تحریر و عروه نیامده و نیاز به بررسى دارد.  
الأمر الأول:  
مرض بر چهار گونه است:  
1ـ واقعاً توان انجام عمل را ندارد مثل کسى که فلج کامل است و توان حرکت ندارد. به دلیل عقل و نقل، این افراد چیزى بر عهده ندارند.  
2ـ حج بر او عسر و حرج دارد یعنى مى تواند برود ولى به زحمت مى افتد. بر چنین مریضى هم حج واجب نیست وقاعده لاحرج حاکم است.  
3ـ مریضى که توانایى انجام دارد ولى بعداً به زحمت افتاده و بهبودیش به تأخیر مى افتد و یا بیمارى اش تشدید مى شود. در اینجا نیز قاعده لاحرج و لاضرر حاکم است و حج بر او واجب نیست.  
4ـ مرض او هیچ مشکلى با حج ندارد، مثلا بیمارى قند دارد که اگر مراقبت کند هیچ تفاوتى نمى کند که در کجا باشد; و یا بیمارى افسردگى دارد که حج براى او نه تنها ضرر ندارد که منفعت هم دارد آیا با توجّه به عموم روایات بر این قسم هم، حج واجب نیست؟ در اینجا واجب است و دلیل نمى خواهد ولى ما دو دلیل ذکر مى کنیم:  
1ـ در روایات مریض به آیه استطاعت استناد شده بود یعنى مریضى که او را از توان بیاندازد ولى مرضى که استطاعت او را کم نمى کند، داخل در آیه نیست.  
2ـ این دلیل همان مناسبت بین حکم و موضوع است که در کلام مرحوم نایینى براى اوّلین بار آمده است. باید ببینیم که در تناسب بین مرض و حج نرفتن، کدام مرض مراد است؟ قطعاً مرضى مراد است که توان را از او سلب کرده است.  
تناسب حکم و موضوع در فهم معانى روایات یک امر عرفى بسیار کارساز است.  
نه تنها در حج، در روزه و واجبات دیگر هم این چهار قسم بیماریست که سه قسم از آن مانع است و قسم چهار مانع نیست.  
الأمر الثانى:  
گاهى انسان به واسطه تنهایى قادر بر حج نیست ولى اگر معاون داشته باشد، قادر بر حج خواهد بود و استطاعت مالى تهیّه معاون را هم دارد، ولى اگر استطاعت مالى براى نفر دوّم نداشت مستطیع نیست.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.وسائل، ج 8، ح 5، باب 102 از ابواب العشرة.  
2.وسائل، ج 8، ح 7، باب 102 از ابواب العشرة.  
3. ح 13، باب 8 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
4. وسائل، ج 5، باب 3 از ابواب قضاء الصلوات.

**117 ـ ادامه مسأله 42 ـ 29/02/86**

بحث در فرع اوّل از مسأله 42 در شرطیّت سلامتى جسمى به امور باقى مانده در ذیل مسأله رسید و نکته اوّل و دوّم بیان شد.

الأمر الثالث:  
آیا باید یقین داشته باشد که سفر براى بیمارى او ضرر دارد یا خوف ضرر هم کافى است؟ در بعضى از موضوعات، علم لازم است ولى در بعضى دیگر ظن و مادون آن هم کافى است که از آن جمله ضررهاى مربوط به آینده است به عنوان مثال، در مورد ضرر روزه و یا ضرر وضو علم لازم نیست و خوف جانشین علم است، البتّه خوفى که با ظنّ همراه است در مورد ضرر در استطاعت حج هم همین است و اگر خوف شدّت مرض دارد علم معتبر نیست و خوف هم کافى است.  
دلیل این مسأله روایات است، علاوه بر این برنامه عقلا هم همین است و لازم نیست حتماً خوف جان باشد حتّى خوف ضرر معمولى هم باشد همین است.  
الأمر الرابع: اگر مریض نتوانست به زیارت خانه خدا مشرّف شود، آیا لازم است نایب بگیرد؟ مرحوم صاحب جواهر و دیگران در این جا وارد این بحث شده اند ولى مرحوم امام و صاحب عروه و محشّین آن متعرّض نشده اند و گویا آن را به بحث نیابت موکول کرده اند ولى ما در اینجا اشاره اى اجمالى به آن داریم:  
نیابت دو صورت دارد:  
1ـ قبلا حج مستقّر شده یعنى شخص سالم و جاده باز بوده و استطاعت مالى هم داشته و با این وجود به حج نرفته است و اکنون که مریض شده دیگر نمى تواند حج به جاى آورد. در اینجا نیابت اجماعى است و در حیات خودش باید نائب بگیرد و بعد از مرگش باید از اموالش نایب بگیرند.  
2ـ تا به حال حج بر او مستقر نشده و پولى نداشته و الآن که پول دارد، مریض است و توانایى ندارد; در اینجا اختلاف است و جمعى قائلند که نیابت لازم است و بعضى معقتدند که نیابت لازم نیست، چون حج مستقر نشده است.  
الامر الخامس: شخصى مریض است و بعضى از اعمال را نمى تواند بجاى آورد و قادر به انجام بعضى است; آیا چنین شخصى مستطیع است؟ ظاهر روایات این است که باید نسبت به جمیع اعمال سالم باشد، البتّه اگر در ضمن اعمال مریض شود و نایب بگیرد، بحث دیگرى است ولى بحث ما در جایى است که از اوّل مى داند که نمى تواند تمام اعمال را بجاى آورد.  
ظاهر روایات این است که چنین کسى مستطیع نیست چون وقتى روایات «صحّت» یا «عدم المرض» و یا «القوّة» مى فرماید منظور صحّت براى تمام اعمال است همچنین ظاهر آیه شریفه «لله على الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا» استطاعت نسبت به جمیع اعمال است.  
فرع دوّم: استطاعت زمانى  
شخص به حسب زمان هم باید مستطیع باشد و بتواند به موقع به حج برسد و تمام اعمال را بجاى آورد.  
اقوال:  
در استطاعت زمانى اختلافى نیست و در میان شیعه اجماعى است ولى بعضى از اهل سنّت مخالفند. مرحوم آقاى حکیم از بزرگان فقها، ادّعاى اجماع را نقل کرده و مى فرماید:  
نسبه اى: اعتبار هذه الشرط [(شرط زمانى)] فى التذکرة إلى علمائنا و فى کشف اللثام: إنّه إجماع. و قال فى المستند: للاجماع، و فقد الاستطاعتة، و لزوم الحرج و العسر، و کونه ممّا یعذره الله تعالى (قاعده ماغلب) فیه کما صرّح به فى بعض الأخبار(1) (در حاشیه مستمسک باب 24 را آدرس داده اند، در حالى که این روایات اشاره به قاعده ما غلب الله است که روایاتش بیان شد).  
پس کسى که استطاعت زمانى ندارد و به حج نمى رسد یا اگر برسد به عسر و حرج مى افتد، مستطیع نیست.  
در مورد اقوال عامّه، نووى شافعى مى گوید:  
قال اصحابنا (شافعیّه) امکان السیر بحیث یدرک الحج شرط لوجوبه فإذا وجد الزاد و الراحلة و غیر هما من الشروط المعتبرة (مثل باز بودن راه و سلامت بدن) و تکاملت بقى بعد تکاملها زمن یمکن فیه الحج وجب ... هذا مذهبنا و حکى اصحابنا عن أحمد أن إمکان السیر و أمن الطریق لیسا بشرط فى وجوب الحج دلیلنا أن لایکون مستطیعاً بدونهما.(2)  
آیا احمد که یکى از فقهاى عامه است مى گوید اگر جادّه بسته است و زمان هم کافى نیست به حج برو؟! خیر، معنایش این است که حج بر او مستقّر مى شود و اگر سال آینده پول هم نداشته باشد باید به حج برود.  
ادلّه:  
عمده دلیل همان است که در کلام مرحوم نراقى آمده بود.  
1ـ اجماع:  
اجماع در اینجا مؤیّد است چون مدرکى است.  
2ـ عدم شمول آیه:  
آیه مى فرماید «لله على الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلا». استطاعت در آیه عرفى است و وقتى زمان کافى نیست، این شخص مشمول استطاعت نیست و سال آینده اگر پول داشت مى رود و اگر نداشت نمى رود.  
3ـ قاعده عسر و حرج:  
قاعده مى گوید «ما جعل علیکم فى الدین من حرج» اگر رفتن به حج، غیر ممکن باشد عقل مى گوید لازم نیست و مستطیع نمى باشد، و اگر ممکن همراه با عسر و حرج است آیات عسر و حرج شامل حال این شخص مى شود و شرع مى گوید مستطیع نیست.  
4ـ دلیل ما غلب:  
«ما غلب الله علیه فالله اولى بالعذر» مطابق این قاعده شخصى که نمى تواند به حج برسد از جانب خدا معذور است.  
بقى هنا شىء:  
مرحوم سیّد در عروه در ذیل این مسأله(3) جمله اى دارد که مرحوم امام ندارد و کلام صاحب عروه چنین است:  
و حینئذ (وقتى زمان کافى نیست) فإن بقیت الاستطاعة إلى العام القابل وجب و إلاّ فلا (اگر حج مستقر نشده بود لازم نیست).  
مرحوم آقاى خویى در عروه و المعتمد حاشیه اى دارد و مى فرماید:  
إنّ وجوب الحج غیر مقیّد بزمان و انّما الواجب مقیّد بزمان ظاهر فالوجوب حالىّ و الواجب استقبالى کما هو شأن الواجب المعلّق(4).  
واجب بر سه گونه است:  
1ـ مطلق: وجوب و واجب حالى است.  
2ـ مشروط: وجوب و واجب استقبالى است.  
3ـ معلق: وجوب حالى و واجب استقبالى است.  
مرحوم آقاى خویى یک دلیل نقضى هم آورده و مى فرمایند اگر انسان در نقطه اى باشد که در عرض یکسال نمى تواند خودش را به حج برساند کما این که زمان قدیم این گونه بود، آیا این افراد مستطیع هستند؟  
بله، اینها مستطیع هستند و حج بر آنها واجب است و ما نحن فیه از این قبیل است.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.مستمسک، ج 10، ص 169.  
2. المجموع، ج 7، ص 57.  
3.مسأله 62.  
4.ج 26، ص 170.

**118 ـ ادامه مسأله 42 ـ 30/02/86**

بحث در فرع دوّم از مسأله 42 در استطاعت زمانى بود; بیان شد که استطاعت زمانى در وجوب حج شرط است و دلیل آن اجماع و ادلّه دیگر بود.

کلامى از مرحوم آقاى خویى نقل شد که مى فرمود اگر کسى استطاعت پیدا کند و فقط استطاعت زمانى نداشته باشد باید استطاعت را براى سال آینده حفظ کند. ایشان دو بیان براى این مطلب داشتند:  
1ـ استطاعت زمانى، شرط واجب است نه شرط وجوب یعنى وجوب هست و واجب باید در آن زمان معیّن واقع شود و این را مانند واجب معلّق دانسته اند که وجوبش حالى و واجب استقبالى است به این بیان که حج الآن واجب ولى زمان آن ذى الحجّة است.  
2ـ اگر کسى از مکّه دور باشد، به گونه اى که براى رسیدن به آن بیش از یک سال در راه باشد، مستطیع است و باید استطاعت را براى سال آینده حفظ کند و این دلیل است که استطاعت مقیّد به سال معیّن نیست و وقتى مستطیع شد باید استطاعت را حفظ کند و در سال بعد حج را انجام دهد.  
قلنا: بیان ایشان چند نقطه قابل بحث دارد:  
اشکال اوّل: ایشان منکر استطاعت زمانى هستند یعنى هر وقت استطاعتهاى دیگر حاصل شد مى تواند حج به جاى آورد و این خلاف اجماع است، چون اجماع بر این بود که استطاعت زمانى هم لازم است و اگر استطاعت زمانى نباشد، مستطیع نیست ولى ایشان با وجود عدم استطاعت زمانى شخص را مستطیع مى دانند که لازمه آن نفى استطاعت زمانى است.  
اشکال دوّم: اشکال مبنایى است. ما واجب معلّق را قبول نداریم و شرح آن را در انوار الاصول(1) نوشته ایم که به خلاصه آن در ذیل اشاره مى کنیم. در مورد عدم پذیرش واجب معلّق دو بیان داریم:  
الف) در انشاى واجب معلّق تناقض است چون مى گوید از امروز که دوشنبه است بر تو واجب است که روز جمعه غسل کنى، که وجوبش فعلى است نه شأنى; حال اگر الآن وجوب فعلى داشته باشد انجام آن در روز جمعه یعنى چه؟! و اگر در روز جمعه واجب است، وجوب روز دوشنبه یعنى چه؟! پس نفس انشاى واجب معلّق تضاد است، چون وجوب فعلى یعنى الآن انجام بده و واجب استقبالى یعنى زمان آن بعد است.  
بله اگر مراد این است که الآن مقدّمات را آماده کن و کنایه از وجوب مقدّمات است بحثى ندارد ولى این که الآن واجب است که روز جمعه غسل کنى تضّاد دارد.  
ب) ما معتقدیم بعث انشائى جانشین بعث فعلى خارجى است یعنى إفعل جانشین هُل دادن خارجى است; حال آیا از روز دوشنبه مى توان شخص را به سوى غسل روز جمعه هُل داد؟  
پس ما مطابق مبنایمان با واجب معلّق مخالفیم.  
اشکال سوم: به فرض واجب معلّق را شرط بدانیم ولى این خلاف ظاهر کلام است، چون ظاهر آیه «لله على الناس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلا» واجب مشروط است نه واجب معلّق و واجب معلّق قرینه مى خواهد تا این آیه را بر خلاف ظاهر حمل کنیم چون در همه جا واجب معلق خلاف ظاهر است و قرینه مى خواهد.  
اشکال چهارم: مرحوم آقاى خویى ما نحن فیه را مقایسه کرده اند با کسى که بیش از یکسال با مکّه فاصله دارد که این قیاس مع الفارق است، چون استطاعت براى هر یک از اینها به حسب حال اوست آن که نزدیکتر است به حسب حال خودش و آن که دورتر است به حسب حال خودش، پس الاستطاعة بالنسبة إلى کلّ شخص بحسبه و آن که زمان کافى براى رسیدن به حج ندارد مستطیع نیست. بنابراین حق با صاحب عروه است که مى فرماید:  
لایجب حفظ الاستطاعة للسنة الآتیة و کسى جز مرحوم آقاى خویى بر این عبارت حاشیه نزده است; پس حقّ با صاحب عروه است که مى گوید حفظ استطاعت براى سال آینده لازم نیست و اگر استطاعت باقى بود، باید برود و اگر نبود لازم نیست برود و حفظ استطاعت براى سال آینده مثل تحصیل استطاعت است که واجب نمى باشد.  
نتیجه: بیان آقاى خویى اوّلا، خلاف ظاهر است. ثانیاً، مبتنى بر واجب معلّق است که ما قبول نداریم. ثالثاً، بر فرض، واجب معلّق را قبول کنیم ظاهر آیه واجب مشروط است. رابعاً، قیاس ما نحن فیه به کسى که بیش از یکسال با مکّه فاصله دارد قیاس مع الفارق است.  
فرع سوّم: استطاعت طریقى  
به استطاعت طریقى استطاعت سربى هم مى گویند چون «سرب» به معنى طریق است.  
اقوال:  
این استطاعت در میان علماى شیعه مورد اتّفاق است و معتقدند باید راه باز باشد و خطرى هم در راه نباشد که جان و مال و عرض او را تهدید کند، پس اگر راه باز باشد ولى خطر در راه باشد مثل این است که راه بسته است.  
فقهاى عامّه مختلفند و بعضى قائلند که استطاعت طریق شرط نیست و استطاعتهاى دیگر کافى است. منظور بعضى از فقهاى عامّه مثل احمد حنبل که فتوى داده اند استطاعت طریقى شرط نیست این است که حج بر این شخص مستقر شده نه این که با وجود خطر، رفتن به حج در آن سال واجب است.  
مرحوم صاحب حدائق مى فرماید:  
لاخلاف نصّاً و فتوىً فى أنّ أمن الطریق من الخوف على النفس و البضع و المال شرط فى وجوب الحج.(2)  
مرحوم نراقى مى فرماید:  
الاستطاعة السربیّة تحصل بتخلیة السرب بفتح المهملة و اسکان الراء الطریق و اشتراطها مجمع علیه محقّقاً و محکیّاً.(3)  
مرحوم صاحب جواهر بعد از ذکر این شرط مى فرماید:  
ضرورة توافقها (الکتاب و السنّة و الاجماع) على اعتبار تخلیة السرب فى الاستطاعة.(4)  
ابن رشد ادّعاى اجماع کرده در حالى که اجماعى در میان عامّه نیست و مى گوید:  
لا خلاف عنهم أنّ من شروطها الاستطاعة بالبدن و المال مع الأمن.(5)  
نووى مى گوید:  
فقال أصحابنا (شافعیها) یشترط لوجوب الحج أمن الطریق فى ثلاثة أشیاء: النفس و المال و البضع.(6)  
مرحوم صاحب جواهر مى فرماید که احمد حنبل مخالف است و شرط نمى داند و در ادامه از او دفاع کرده و مى گوید منظور احمد این است که استطاعت را براى سال آینده نگهدارد.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.ج 1، ص 364.  
2.ج 14، ص 140.  
3. ج 11، ص 60.  
4.ج 17، ص 290.  
5.بدایة المجتهد ج 2، ص 102.  
6. المجموع، ج 7، ص 50.

**119 ـ ادامه مسأله 42 ـ 31/02/86**

در مورد واجب معلّق اشکالى مطرح است که قبل از ورود به اصل بحث آن را مطرح مى کنیم:

در صورتى که شرط واجب مشروط حاصل شود چه مى شود؟ به عنوان مثال اگر شخصى در ذى القعده مستطیع شود و همه انواع استطاعت (مالى، بدنى، طریقى و زمانى) را داشته باشد اگر بگوییم حج واجب نیست که نمى شود و اگر بگوییم وجوب هست و زمان آن بعد است، این همان واجب معلق است، پس واجب مشروط بعد از حصول شرط اگر زمان آن نرسیده باشد، واجب معلّق است، بنابراین باید واجب معلّق را بپذیرید، چون وجوب حالى و واجب استقبالى است.  
قلنا: واجب مشروط با حصول شرط باز واجب مشروط است و ماهیّت آن عوض نمى شود و ما معتقدیم الآن هم بر او واجب نیست و از قبیل تهیّه آب قبل از وقت نماز ظهر است، یعنى در جایى که مى داند بعد از دخول وقت، آب براى وضو نخواهد داشت عقل حکم مى کند که چون غرض مولى فوت مى شود، باید از الآن دست به کار شود تا غرض مولى فوت نشود; در ما نحن فیه هم به شخص مستطیع مى گوییم الآن راه بیافت و به مکّه برو.

\* \* \*

بحث در فرع سّوم از مسأله 42 در شرطیّت استطاعت طریقى بود. بیان شد که خاصّه بر شرطیّت استطاعت طریقى اجماع دارند و عامّه هم قائل به شرطیّت هستند، ولى از احمد حنبل نقل شد که قائل به شرطیّت نیست.  
ادلّه:  
1ـ اجماع:  
اجماع مدرکى و مؤیّد است.  
2ـ آیه:  
مطابق آیه «لله على الناس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلا» اگر شخصى استطاعت مالى دارد ولى راه بسته است و یا خطر دارد، این شخص عرفاً مستطیع نیست.  
3ـ عسر و حرج:  
با وجود خطر در راه، رفتن به حج عسر و حرج دارد و اگر راه بسته باشد رفتن به حج محال عقلى است.  
4ـ لاضرر:  
اگر برود دزد اموالش را مى برد پس دلیل نفى ضرر جلوى آن را مى گیرد.  
إن قلت: لاضرر شامل حج، خمس، زکات، جهاد و ... نمى شود، چون طبیعت این امور ضررى است.  
قلنا: ما در قواعد الفقهیّه مفصلا پاسخ داده ایم که اوّلا، اینها ضررى نیست چون خمس و زکات باعث نظام جامعه و جهاد باعث حفظ جامعه است و اینها ضرر نیست و مصالح و منافعى دارد و منافع اجتماعى مثل منافع شخصى است.  
ثانیاً، وقتى ضرر گفته مى شود مراد ضرر زائد برطبیعت این امور است، مثلا طبیعت حج این است که دو میلیون خرج کند ولى اگر از فلان جادّه برود پنج میلیون خرج خواهد کرد که این ضرر اضافى است.  
5ـ روایات:  
چندین روایت در وسائل و مستدرک الوسائل داریم که بعضى صحیحه و بعضى ضعیف است ولى من حیث المجموع حجّت است و تخلیة السرب را شرط مى داند.  
این روایات چندین عنوان دارد بعضى تعبیر «تخلیة السرب» و بعضى «عدم منع السلطان» و بعضى «تخلیة الدرب» ـ به معنى طریق ـ بعضى تعبیر «الأمن» دارد که همه این عناوین به یک معنى است.  
\* ... قال سأل حفص الکناسى (سند معتبر است) أبا عبدالله(علیه السلام) و أنا عنده ... فإذا کان صحیحاً فى بدنه مخلّى فى سربه له زاد و راحلة فلم یحج فهو ممّن یستطیع الحج؟ قال نعم.(1)  
\* ... عن هشام بن الحکم (سند معتبر است) عن أبى عبدالله(علیه السلام) فى قوله عزّوجلّ «و لله على الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا» ما یعنى بذلک؟ قال: من کان صحیحاً فى بدنه مخلّى سربه له زاد و راحلة.(2)  
\* ... من کان صحیحاً فى بدنه مخلّى سربه. ...(3)  
\* ... لم تمنعه ... سلطان ظالم ...(4)  
\* ... عن أبى امامة (مرسله است) ... و لا سلطان جائر.(5)  
\* ... عن ذریح المحاربى (سند معتبر است) عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: من مات و لم یحج حجّة الاسلام لم یمنعه من ذلک حاجة تجحف به أو مرض لایطیق فیه الحج أو سلطان یمنعه فلیمت یهودیاً أو نصرانیاً.(6)  
\* الفضل بن الحسن الطبرسى فى مجمع البیان ... و تخلیة الدرب من الموانع (نسخه اى هم تعبیر «سرب» دارد که ممکن است تفسیر یا نسخه بدل باشد).(7)  
\* ... و الأمن ...(8)  
جمع بندى: هشت روایت تحت چهار عنوان بیان شد که سه حدیث صحیحه بود، پس مجموع من حیث المجموع حجّت و معمول بهاى اصحاب است و معارضى هم ندارد، بنابراین مسأله کامل است.  
سؤالى که در بحث قبل مطرح بود، در این جا نیز مطرح است، به این بیان که اگر تمام شاخه هاى استطاعت حاصل ولى جادّه بسته باشد و به حج نرود، آیا واجب است استطاعت را براى سال آینده حفظ کند؟  
به عقیده ما مستطیع نیست بنابراین حج واجب نیست و حفظ استطاعت هم براى سال آینده لازم نیست.  
مرحوم امام در ذیل این مسأله به تبع عروه سه صورت از عدم تخلیه سرب را ذکر کرده و مى فرماید:  
کان الطریق منحصراً أو کان جمیع الطریق کذلک و لو کان الطریق الأبعد مأموناً یجب الذهاب منه و لو کان الجمیع (اقرب و ابعد) مخوفاً و لکن یمکنه الوصول إلیه بالدوران فى بلاد بعیدة فائیته لاتعدّ طریق إلیه لایجب على الأقوى.  
1ـ تمام جادّه ها بسته است در این صورت که بلا اشکال استطاعت سربى ندارد.  
2ـ طریق قریب بسته است ولى طریق ابعد مأمون است، در این صورت شخص مستطیع است و باید طریق ابعد را انتخاب کند.  
3ـ طریق ابعد و اقرب بسته است ولى راهى هست که عرف به آن جادّه نمى گوید و دور دنیا زدن است; آیا لازم است این راه را انتخاب کند در حالى که پول هم دارد؟ ما استطاعت را عرفى مى دانیم و عرف این را راه نمى داند به همین جهت شخص در این صورت مستطیع نیست.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.ح 4، باب 8 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
2.ح 7، باب 8 از ابواب وجوب الحج و شراطئه.  
3.ح 10، باب 8 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
4.مستدرک الوسائل، ج 8، ح 5، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
5. مستدرک الوسائل، ج 8، ح 6، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
6.وسائل، ح 1، باب 7 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
7.ح 5، باب 9 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
8.مستدرک الوسائل، ج 8، ح 1، باب 8 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

**120 ـ م 43 (لو استلزم الذهاب الى الحج تلف مال له) ـ 01/03/86**

مسألة 43: لو استلزم الذهاب إلى الحج تلف مال له فى بلده معتدّ به بحیث یکون تحمّلة حرجاً علیه لم یجب و لو استلزم ترک واجب اهمّ منه أو فعل حرام کذلک (اهمّ) یقدّم الأهم لکن إذا خالف و حج صح و أجزأه عن حجة الإسلام ولو کان فى الطریق ظالم لا یندفع إلاّ بالمال فإن کان مانعاً عن العبور و لم یکن السرب مخلّى عرفاً و لکن یمکن تخلیّته بالمال لایجب و إن لم یکن کذلک لکن یأخذ من کلّ عابر شیئاً یجب إلاّ إذا کان دفعه حرجیاً.

عنوان مسأله:  
مرحوم امام در این مسأله سه فرع را مطرح کرده اند:  
فرع اوّل:  
کسى به زیارت خانه خدا مى رود و در غیاب او بعضى از اموالش تلف مى شود مثلا زراعت یا باغى دارد که کسى نیست به آن رسیدگى کند و محصول خراب مى شود و یا تجارتخانه اى دارد که تعطیل مى شود، به گونه اى که تلف این اموال حرج است، این شخص مستطیع است ولى لاحرج جلوى آن را مى گیرد. از تعبیر مرحوم امام روشن مى شود که ایشان به لاحرج استدلال مى کنند نه به لاضرر، در حالى که بعضى از فقها از راه لاضرر و لاحرج هر دو وارد شده اند.  
فرع دوّم: رفتن به حجّ موجب ترک واجب یا فعل حرام اهمّى شود. ترک واجب مثل طلبکارانى که مطالباتى دارند که اگر حقوق الناس را اهم بدانیم رفتن به حج موجب ترک اهمّ مى شود و یا زنى است که فرزند شیر خوار دارد که نمى تواند با خود به حج ببرد که واجب اهم حفظ بچّه شیر خوار است و فعل حرام مثل این که مرکب حلال پیدا نمى شود و همه غصبى است، پس رفتن به حج مستلزم فعل حرام است که اگر ترک حرام اهم باشد حج ساقط مى شود.  
مرحوم امام در ذیل عبارت اضافه مى کنند که اگر کار حرام را مرتکب شد و به حج رفت و یا ترک واجب کرد و به حج رفت، آیا حجّ او صحیح است؟ بله صحیح است چون امر به شىء نهى از ضدّ خاص نمى کند.  
فرع سوّم:  
ظالمى در راه است که اگر پولى به او بدهد راه را باز مى کند، آیا لازم است این پول را بدهد؟ خیر، این راه بسته است و تخلیة السرب نیست، ولى اگر معمول است که همه این عوارض را مى دهند مثلا عوارضى که عربستان به عنوان پول خدمات مى گیرد و یا براى اجازه ورود پول مى گیرد، مرحوم امام مى فرماید بپردازد و اشکال ندارد.  
این فرع در کلمات اصحاب غالباً ذکر نشده است.  
البتّه مرحوم نراقى و بعضى دیگر اشاراتى دارند و منصوص هم نیست، پس فتوا و نصّ وسیعى نداریم و کلید حلّ این مسأله در قواعدى مثل قاعده استطاعت، لاضرر، لاحرج و ... است.  
اقوال فرع اوّل:  
مرحوم نراقى در مستند فروع را به خوبى جمع آورى کرده و گاه فروعى دارد که در جواهر هم نیامده است و عروه هم در سایه مستند حرکت مى کند.  
مرحوم نراقى مى فرماید:  
المسألة الأولى: یشترط فى وجوب الحج بعد حصول الاستطاعت الأربع (مالى، جانى، طریقى، زمانى) أمر آخر أیضاً و هو عدم ترتّب ضرر علیه أو على غیره بالخروج إلى الحج فلو کان أحد بحیث لو خرج کان خروجه إلى الحج موجباً لتلف ماله المعتدّ به غیر ما یصرّف فى الحج أو کانت المرأة بحیث تخاف على رضیعها و غیر ذلک لم یجب الحج.(1)  
ادلّه:  
در جایى که رفتن به حج موجب ضرر معتدّ به مى شود رفتن به حج لازم نیست و براى اثبات آن شارحین عروه از دو راه مختلف وارد شده اند:  
1ـ لاضرر:  
مرحوم آیة الله خویى در معتمد از این راه وارد شده و مى فرماید استطاعت شرعى که همان زاد و راحله و باز بودن راه و سلامت تن است حاصل است ولى ادلّه لاضرر حاکم مى شود چون از عناوین ثانویه است و ادلّه ثانویه بر ادلّه اوّلیّه حکومت دارند و حکومت آن است که دلیلى ناظر بر دلیل دیگر باشد و بخواهد آن را توسعه دهد و یا آن را تخصیص کند. یکى از آثار حکومت این است که میان دو دلیل نسبت سنجى نمى شود چون نسبت عموم و خصوص و تعارض و ... در بین دو دلیل همردیف است نه دو دلیلى که در طول هم هستند.  
2ـ لاحرج:  
مرحوم آقاى حکیم و مرحوم امام از راه دوّم که لاحرج است وارد مى شوند، چون معتقدند لاضرر جایى را که طبیعتش ضررى است (مثل حج و زکات و جهاد و خمس) شامل نمى شود.  
ما در جلسه قبل دو جواب دادیم: اوّلا; این امور ضررى نیست، چون مخارج دو گونه است گاه مخارج شخصى و گاه اجتماعى است، بنابراین خمس فوائد عدیده اى در اجتماع دارد، پس این که مى گویند طبیعت بعضى از واجبات ضررى است، صحیح نمى باشد.  
ثانیاً، سلّمنا ضررى باشد، ضرر در حدّ مخارج حج مراد است و زائد بر آن اگر باشد لاضرر حاکم است، پس حج به کلّى از لاضرر بیرون مى رود، بنابراین تمسّک به لاضرر در ما نحن فیه بعید نیست و لاحرج هم قابل استدلال است.  
أضف إلى ذلک: اگر استطاعت را عرفى بدانیم آیا در جایى که باغش خشک مى شود و یا زراعتش از بین مى رود و یا بچّه اش تلف مى شود، استطاعت عرفى حاصل است؟  
بعید نیست بگوییم در اینجا استطاعت عرفى حاصل نیست و آیه «لله على الناس» شامل نمى شود.  
فرع دوّم:  
در جایى که حج موجب ترک واجب یا فعل حرام شود گفته شده که سراغ قاعده اهمّ و مهمّ مى رویم یعنى در جایى که ترک واجب با فعل حرام اهم باشد نباید به حج برود. تشخیص اهمّ و مهمّ کار ساده اى نیست و اگر تشخیص داده نشد که اهم و مهمّ کدام است، باید قائل به تخییر شویم.  
نکته: اگر سراغ ادلّه استطاعت رفته و بگوییم الممتنع الشرعى کالممتنع العقلى; در ما نحن فیه مرکب غصبى کالعدم است، همان گونه که اگر آب غصبى داشته باشد، مثل این است که آبى ندارد و باید تیمّم کند; پس در ما نحن فیه هم الممتنع شرعى را مثل ممتنع عقلى دانسته و مى گوییم این شخص مستطیع نیست، چون آیه که مى فرماید «من استطاع» مرادش استطاعت از راه حلال است و استطاعت از راه حرام کالعدم است. مطابق این بیان دیگر نیاز به اهم و مهم نیست.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.مستند، ج 11، ص 65.

**121 ـ ادامه مسأله 43 ـ 02/03/86**

«حدیث اخلاقى: امتحان دوست»

متن حدیث:  
قال الصادق(علیه السلام): إختبروا إخوانکم بخصلتین فإن کانتا فیهم و إلاّ فاعزب ثم اعزب ثم اعزب: المحافظة على الصلوات فى مواقیتها و البرّ بالإخوان فى العسر والیسر.(1)

ترجمه حدیث:  
امام صادق(علیه السلام) مى فرماید: دوستان و برادران خود را با دو ویژگى آزمایش کنید، اگر این دو خصلت در آنها بود، آنها را انتخاب کنید و اگر نبود از آنها دورى کنید، دورى کنید، دورى کنید: محافظت بر نماز سر وقت و نیکى به برادران دینى در تنگدستى و غنا (مراد تنگدستى و غناى خودشماست نه دوستان یعنى اگر در عسر هم هستید باز به اندازه امکان کمک کنید).  
شرح حدیث:  
از این حدیث نکاتى استفاده مى شود:  
1ـ بدون امتحان دوست انتخاب نکنید. بعضى در انتخاب یک پیراهن وقت بسیارى صرف مى کنند ولى براى انتخاب دوست که امر مهمّى است وقت نمى گذارند باید براى انتخاب دوست وقت گذاشت و او را آزمود.  
2ـ از دو راه باید دوستان را آزمود: یک راه رابطه با خدا (نماز) و دیگرى رابطه با خلق خدا، یعنى برادران دینى خود را در عسر و یسر کمک کند و فقط نام برادرى نباشد.  
3ـ تعبیر «المحافظة» در روایت دقیق است چون محافظت کردن به این است که تمام جهات نماز را رعایت کند. بعضى نماز را هر وقت ممکن شد مى خوانند و به اول وقت دقت نمى کنند، بعضى رکوع و سجود درستى ندارند. گاهى جنبه ظاهرى نماز خوب ولى خالى از محتوا است و حضور قلب در آن نیست، در حالى که روح نماز حضور قلب است. محافظت همه این معانى را شامل است، پس از روى نماز و اهمیّتى که به آن مى دهند مى توان افراد را شناخت، چون وقتى بر نماز محافظت شود، ناهى از فحشاء و منکر خواهد بود. چنین شخصى تقلّب نمى کند، دروغ نمى گوید، بىوفایى نمى کند و عهدشکنى ندارد.  
در روایات آمده نماز مانند نهر آبى است که درب منزل شماست و پنج نوبت خود را در آن مى شویید و روح تان را شستشو مى دهد. روحى که روزى پنج بار شستشو شود، گرد و غبار معصیت و رذایل اخلاقى در آن باقى نمى ماند. نماز اوّل وقت نباید فراموش شود بعضى تا صداى اذان بلند مى شود همه چیز را ترک مى کنند و مشغول نماز مى شوند که نشان مى دهد نماز براى آنها اهمیّت فوق العاده اى دارد. به خصوص نماز صبح اهمیّت ویژه اى دارد، چون ابتداى صبح روحانیّت خاصّى دارد و اگر موفّق به نماز شب هم شوند بهتر است که خدا به پیامبرش مى فرماید: «عسى أن یبعثک ربّک مقاماً محموداً»  
اگر جوانان یک هفته نماز را با حضور قلب بخوانند، عوض مى شوند و به همین جهت نام نماز را مکتب عالى تربیت گذاشته اند. حال با توجّه به مطالب فوق، شایسته است انسان شخصى را که در مکتب نماز تربیت شده به عنوان دوست برگزیند.  
خدمت به خلق هم تأثیر فوق العاده اى دارد و اشخاصى که اهل خدمت به خلقند انسانهاى درستى هستند که باید چنین افرادى براى دوستى انتخاب شوند.

\* \* \*

بحث در فرع دوّم از مسأله 43 در این بود که اگر انجام فریضه حج مستلزم ترک واجب یا فعل حرامى شود چه باید کرد؟ آنهایى که استطاعت را شرعى مى دانند، معتقدند این شخص مستطیع است، حال اگر انجام حج مستلزم ترک اداى دینِ واجب و یا مستلزم غصب که ترک آن واجب است شود، امر دائر بین دو واجب است و قاعده اهمّ و مهمّ حاکم است و اگر توانست از آیات و روایات اهمّ را به دست آورد، به همان عمل مى کند در غیر این صورت تخییر است; و اگر استطاعت را عرفى دانستیم ـ که مبناى ماست ـ در این صورت این شخص مستطیع نخواهد بود، چون ممتنع شرعى، مثل ممتنع عقلى است، به عنوان مثال عبور از راه غصبى یا استفاده از مرکب غصبى مثل این است که راه بسته است و یا مرکب ندارد پس مستطیع نیست.  
مرحوم آقاى حکیم در مستمسک مى فرماید در روایات خاصّه هم دلیل بر این مبنا وجود دارد ولى ایشان به روایات اشاره اى نمى کنند. مراد ایشان روایاتى است که مى گوید اگر عذردارى، مستطیع نیستى که ما دو روایت به این عنوان یافته ایم:  
\* ... عن الحلبى (معتبر است)عن أبى عبدالله(علیه السلام) قال: إذا قدر الرجل على ما یحجّ به (زاد و راحله داشته باشد) ثم دفع ذلک (حج انجام ندهد) و لیس له شغل یعذّره به فقد ترک شریعة من شرایع الإسلام («لیس له شغل» را عام گرفته و معتقدند اداى دین هم شغل است که در این صورت دیگر نوبت به اهمّ و مهم نمى رسد) الحدیث.(2)  
\* و باسناده عن على بن أبى حمزه (ضعیف است) عن أبى عبدالله(علیه السلام) أنّه قال: ... و لیس له عنه شغل یعذّره الله فیه ... .(3)  
بنابراین به احتمال قوى مى توان فتوا داد که اگر واجب مهمّى به واسطه حج، ترک شود و یا حرامى انجام شود حج واجب نیست.  
حال اگر کار خلاف را انجام داد و یا ترک واجب کرد و به حج رفت در این صورت حجّش صحیح است، چون امر به شىء (اداى دین) نهى از ضدّ خاص (حج) نمى کند و مرحوم امام حجّ او را صحیح مى دانند.  
فرع سوّم:  
اگر ظالمى مانع راه است و اجازه نمى دهد به حج روند ولى اگر پولى داده شود، اجازه مى دهد، در اینجا آیا حج واجب است و آیا لازم است این پول را بپردازند؟ مرحوم آقاى حکیم(4) در مستمسک سه قول را نقل مى کند:  
1ـ مرحوم شیخ و جماعتى معتقدند که حج واجب نیست چون راه بسته است.  
2ـ مرحوم صاحب مدارک و مرحوم صاحب شرایع معتقدند که واجب است پول را بدهند و به حج بروند و این پول از جمله هزینه هاست.  
3ـ باید بین جایى که هزینه سنگین و مجحف است و جایى که هزینه سبک است فرق بگذاریم یعنى اگر هزینه مجحف است لازم نیست بدهد و اگر غیر مجحف است باید بپردازد که این مختار مرحوم محقق در معتبر است.  
بعضى معتقدند که فرع سوّم داخل در فرع دوّم است چون پرداخت پول به ظالم اعانت بر اثم است و در واقع انجام حج منجر به انجام فعل حرام است و شخص مستطیع نیست.  
قلنا: حقّ در مسأله قول دوّم است یعنى پول را بدهد و این پول جزء هزینه هاى حج است، بله اگر داخل در عسر و حرج شود، قاعده عسر و حرج جلوى آن را مى گیرد.  
مرحوم امام مى فرماید در جایى که ظالم مانع است و آن شخص باید پولى بدهد تا راه باز شود حج واجب نیست ولى اگر از همه پول مى گیرند واجب است پول را بدهد و چنین شخصى مستطیع است.  
ما معتقدیم بین این دو صورت فرقى نیست، چون اگر پول ندهد ظالم نمى گذارد برود و به صورت اوّل بر مى گردد پس دو صورت با هم تفاوتى ندارد.  
خصوصاً در بسیارى از ازمنه ظالمان بر حرمین مسلطّ بودند و پولهایى از حجّاج مى گرفتند و اگر این پول را نمى دادند حج تعطیل مى شد و یکى درآمدهاى حاکمان مکّه و مدینه پولى بود که از حجّاج مى گرفتند و سیره مسلمین بر این بود که پول را مى دادند و آن را اعانت بر ظلم نمى دانستند.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.وسائل، ج 8، ح 1، باب 103 از ابواب آداب العشرة.  
2. ح 3، باب 6 از ابواب وجوب حج و شرائطه.  
3.ح 9، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
4. ج 10، ص 188.

**122 ـ مسأله 44 (لو اعتقد أمراً فبان خلافه) ـ 05/03/86**

مسألة 44: لو اعتقد کونه بالغاً فحجّ ثمّ بان خلافه لم یجز عن حجّة الإسلام. و کذا لو اعتقد کونه مستطیعاً مالا فبان الخلاف. ولو اعتقد عدم الضرر أو الحرج فبان الخلاف، فإن کان الضرر نفسیّاً أو مالیّاً بلغ حدّ الحرج، أو کان الحجّ حرجیّاً، ففی کفایته إشکال، بل عدمها لایخلو من وجه. و أمّا الضرر المالی غیر البالغ حدّ الحرج فغیر مانع عن وجوب الحج. نعم لو تحمّل الضرر و الحرج حتّى بلغ المیقات، فارتفع الضرر و الحرج و صار مستطیعاً، فالأقوى کفایته. ولو اعتقد عدم المزاحم الشرعی الأهمّ فحجّ فبان الخلاف صحّ. ولو اعتقد کونه غیر بالغ فحجّ ندباً فبان خلافه، ففیه تفصیل مرّ نظیره. ولو ترکه مع بقاء الشرائط إلى تمام الأعمال استقرّ علیه، و یحتمل اشتراط بقائها إلى زمان إمکان العود إلى محلّه على إشکال. و إن اعتقد عدم کفایة ماله عن حجّة الإسلام فترکها فبان الخلاف، استقرّ علیه مع وجود سائر الشرائط. و إن اعتقد المانع من العدوّ أو الحرج أو الضرر المستلزم له، فترک فبان الخلاف، فالظاهر استقراره علیه، سیّما فى الحرج. و إن اعتقد وجود مزاحم شرعّى أهمّ فترک فبان الخلاف استقرّ علیه.

عنوان مسأله:  
مرحوم صاحب عروه این مسأله را در امر اوّل از امور باقى مانده در ذیل مسأله 64 مطرح کرده است.  
این مسأله داراى هشت فرع است که در بعضى از فروع هشت گانه هم فروعى مطرح است. حاصل مسأله این است که شخص در زمان حج عقیده اش چیزى است و واقع چیز دیگرى است، در اینجا حکم چیست؟ مثلا عقیده اش این است که مستطیع بوده ولى واقعاً مستطیع نبوده و یا عقیده اش این است که بالغ بوده ولى در واقع بالغ نبوده و یا عقیده اش این بود که حج براى او ضررى ندارد ولى در واقع ضرر داشت، حال در جایى که عقیده با واقع مخالف است آیا حجّ او حجّة الاسلام محسوب مى شود؟  
فروع هشت گانه مسأله عبارتنداز:  
فرع اوّل: خیال مى کرد که بالغ است ولى بعد از حج معلوم شد که بالغ نبوده است.  
فرع دوّم: خیال مى کرد که مستطیع است ولى بعد از حج معلوم شد که مستطیع نبوده است.  
فرع سوّم: خیال مى کرد که حج ضرر و حرجى براى او ندارد ولى بعد از حج معلوم شد که داراى ضررهاى متعدّدى بوده است.  
فرع چهارم: خیال مى کرد که مزاحمى ندارد (مثلا حق الناس یا فعل حرام) ولى بعداً معلوم شد که مزاحم داشته، مثلا مرکب غصبى بوده است.  
در این چهار فرع فکر مى کرد شرایط موجود بوده و بعد معلوم شد که نبوده است.  
فرع پنجم: خیال مى کرد که بالغ نیست و حجّ مستحبى بجاى آورد و بعد معلوم شد که بالغ بوده است.  
فرع ششم: خیال مى کرد که مستطیع نیست بعد از حج معلوم شد که مستطیع بوده است.  
فرع هفتم: خیال مى کرد حرج و ضررى در کار است بعد از حج معلوم شد که حرج و ضررى در کار نبوده است.  
فرع هشتم: خیال مى کرد مزاحمى در کار است و با وجود این به حج رفت و بعد معلوم شد که مزاحمى نبوده است.  
در این چهار فرع هم فکر مى کرد که شرایط موجود نبوده ولى در واقع حاصل بود.  
مرحوم امام بعضى از این فروع را در مسأله 8 و 25 و 35 مطرح کرده بود.  
در بدو نظر مسأله خیلى شلوع به نظر مى رسد ولى همه این فروع تحت عنوان «اعتقاد بر خلاف واقعیّت» جمع مى شود; حال باید دید در کجا این اعتقاد بر خلاف واقعیّت ضرر مى زند.  
فرع اوّل:  
مرحوم امام در این فرع مى فرماید:  
لو اعتقد کونه بالغاً فحجّ ثمّ بان خلافه (بالغ نبوده است) لم یجز عن حجّة الاسلام.  
دلیل این فرع واضح است چون از شرایط حجّة الاسلام بلوغ و عقل است و ظاهر الفاظ واقعیّت عینیّه خارجىّ است نه اعتقاد و خیال، مثلا وقتى مى گوید دم نجس است، دم واقعى مراد است و یا وقتى مى گوید کُر مطهّر است، همان کُر خارجى و واقعى است و در ما نحن فیه وقتى از جمله شرایط بلوغ را مى گوید، بلوغ واقعى است نه خیالى. حال اگر غیر بالغ حج بجاى آورد باطل نیست ولى کفایت از حجّة الاسلام نمى کند.  
البتّه اگر در مشعر بالغ شود گفته شده کافى است.  
فرع دوّم:  
مرحوم امام در مورد این فرع مى فرماید:  
و کذا (لم یجز) لو اعتقد کونه مستطیعاً مالا فبان الخلاف.  
این فرع هم روشن است و بحثى ندارد چون استطاعت شرط واقعى است نه شرط علمى و اعتقادى و الفاظ بر وجودات واقعیّه حمل مى شود; وقتى قرآن مى فرماید: «من استطاع إلیه سبیلا» یعنى استطاعت در عالم واقع نه استطاعت در عالم خیال و اگر چنین شخصى حج بجاى آورد صحیح است ولى مجزى از حجّة الاسلام نیست.  
فرع سوّم:  
مرحوم امام در مورد این فرع مى فرماید:  
و لو اعتقد عدم الضرر أو الحرج فبان الخلاف، این فرع خود سه صورت دارد:  
1ـ فإن کان الضرر نفسیّاً أو مالیّاً بلغ حدّ الحرج، معلوم مى شود امام مطلق ضرر را کافى نمى داند بلکه ضررى را کافى مى داند که به حدّ حرج برسد چون تصوّر بر این بوده که ذات حج ضررى است و ادلّه لاضرر حج را نمى گیرد که ما نپذیرفتیم.  
2ـ أو کان الحج حرجیاً، ففى کفایته اشکال بل عدمها (اجزاء) لایخلو من وجه. گاهى حج باعث حرج مى شود و گاه خود حج حرجى است مثل این که طواف حرجى است. (عقیده ایشان این است که حرج، حرج واقعى است مثل استطاعت، پس چون حرج واقعى مراد است و در اینجا حرج واقعى حاصل بوده است پس حجة الاسلام از او برداشته شده و حجّش صحیح است ولى مجزى از حجّة الاسلام نیست.  
قلنا: اوّلا; ما بین ضرر و حرج فرقى نمى گذاریم و هر دو بر آیه «لله على الناس» حاکم است، یعنى فرق نمى کند که ضرر به حدّ حرج برسد یا نه، چون ما مبناى کسانى را که حج را فى نفسه ضررى مى دانستند نپذیرفتیم.  
سلّمنا; که ذات حج ضررى باشد ولى ضررهاى اضافى و بیش از هزینه حج مشمول لاضرر است.  
ثانیاً; دلیل لاضرر و لاحرج دلیل امتنانى است، حال اگر حج بجاى آورد در حالى که نمى دانست ضررى یا حرجى است و بعد معلوم شد حرجى بوده اگر خدا این حج را نپذیرد، منّتى نیست. دلیل لاضرر مى گوید اگر آب ضرر دارد وضو نگیر و یا اگر نماز خواندن ایستاده ضرر دارد نشسته نماز بخوان. حال اگر به خاطر ناآگاهى این ضرر را متحمّل شد، اگر این وضو باطل شود منّتى نیست. پس عموم لاضرر جایى را که ضدّ منّت است شامل نمى شود و عموم لاضرر و لاحرج براى جایى است که آگاه به ضرر و حرج باشد، لذا در باب لاضرر مى گوید اگر ضرر شما مزاحم ضرر همسایه شود، لاضرر شامل نیست; چون منّت بر تو و به ضرر همسایه است،  
نتیجه: چون اساس لاضرر و لاحرج بر منّت بود اگر بعد از عمل بفهمد و عمل باطل شود، منّتى نیست به همین جهت عمل صحیح است.  
3ـ نعم لو تحمّل الضرر و الحرج حتى بلغ المیقات. اگر با تحمل ضرر و حرج به حج رفته و به میقات برسد در حالى که از آنجا ضرر و حرجى نباشد این حج مجزى از حجة الاسلام است. بنابراین مرحوم امام صورت اوّل را مجزى ندانسته و صورت دوّم و سوّم را مجزى دانستند ولى ما هر سه صورت را مجزى مى دانیم.

**123 ـ ادامه مسأله 44 ـ 06/03/86**

بحث در مسأله 44 از مسائل استطاعت بود که در واقع فروعى بر مسائل گذشته است و تمام این فروع تحت عنوان اعتقاد بر خلاف واقعیّت جمع است. چهار فرع از این فروع در این است که خیال مى کند شرایط موجود است و حج به جاى مى آورد و بعد معلوم مى شود که شرایط موجود نبوده و خلاف آن ظاهر شده است آیا حجّ او حجّة الاسلام است؟  
در چهار فرع دیگر فکر مى کرد که شرایط موجود نیست و حج بجاى آورد و یا به خیال عدم وجود شرایط حج بجاى نیاورد; آیا بعد از این که معلوم شد شرایط حاصل بوده حجّش حجّة الاسلام است و اگر بجاى نیاورده حج بر او مستقر مى شود؟

بعضى اصرار دارند که این بحث را تحت عنوان مسأله اجزاء مطرح کنیم ولى بدون آن هم مسأله قابل حل است. بحث اجزاء چهار شاخه دارد:  
1ـ اجزا در امر واقعى اختیارى مثل این که نماز ظهر را کامل و با تمام شرایط بجاى آورده که این مجزى است بلااشکال.  
2ـ اجزا در امر واقعى اضطرارى مثل این که نماز را با تیمم خوانده که امرش واقعى اضطرارى، و مجزى است بلااشکال.  
3ـ اجزا در امر ظاهرى شرعى مثل این که دو شاهد عادل خبر داد که قبله این است و نماز خواند، بعد معلوم شد که اشتباه بوده است که این امر ظاهرى شرعى است چون قول دو شاهد عادل در موضوعات حجّت است و یا با استصحاب وضو نماز خواند که استصحاب امر ظاهرى شرعى است و بعد معلوم شد که اشتباه کرده است; این صورت محلّ بحث است. ما معتقدیم در صورت کشف خلاف مجزى است الاّ ما خرج بالدلیل.  
4ـ اجزا در امر ظاهرى عقلى (امر خیالى) مثل این که یقین داشت که قبله فلان جهت است (حجیّت یقین عقلى است) و نماز خواند بعد کشف خلاف شد، این صورت مجزى نیست.  
در ما نحن فیه غالب فروع از این قبیل است و بعضى به واقعى اختیارى بر مى گردد. اکنون به بررسى هر یک از فروع با توجّه به بحث اجزا مى پردازیم:  
فرع اوّل: خیال مى کرد که بالغ است و حج بجاى آورد و بعد خلاف آن کشف شد. شرط حجّة الاسلام بلوغ است، پس شرط واقعى حاصل نبوده و حج مجزى نیست و این از قبیل قسم چهارم اجزا است.  
فرع دوّم: خیال مى کرد مستطیع است و به حج رفت و بعد معلوم شد که مستطیع نیست، پس امر واقعى نداشته بلکه امر خیالى داشته است، بنابراین از قبیل امر ظاهرى عقلى است و مجزى نمى باشد.  
فرع سوّم: خیال مى کرد حج ضرر و حرجى ندارد و بعد از حج معلوم شد که ضرر و حرج بوده است. مرحوم امام براى این فرع سه صورت بین کرده است:  
الف) ضرر جانى یا مالى که به حدّ حرج رسیده است; این حج مجزى نیست چون شرایط (عدم حرج) حاصل نبوده است. این صورت هم به امر ظاهرى عقلى (امر خیالى) بر مى گردد.  
ب) ضرر مالى که به حدّ حرج نرسد در این صورت حج او صحیح است چون اگر به حدّ حرج نرسد ضرر مانع نیست زیرا طبیعت حج ضررى است.  
ما این را نپذیرفتیم و گفتیم ضرر مانع است و اینجا هم حج صحیح نیست چون ضرر بى حرج هم مانع است، البتّه اگر به جاى آورد صحیح است و چون بعد از عمل متوجّه شده، لاضرر آن را شامل نمى شود بلکه جایى را شامل است که قبل از عمل متوجّه شود و خوددارى کند، پس اگر در جایى که بعد از عمل بفهمد، عملش را باطل بدانیم امتنانى در آن نیست. این صورت به عقیده ما مجزى است چون بعد از عمل لاضرر و لاحرج نمى آید.  
ج) با تحمّل ضرر و حرج رفت و به میقات رسید که در آنجا ضرر و حرجى نیست، آیا این حج مجزى است؟ بله مجزى است و مرحوم امام مى فرماید:  
نعم لو تحمّل و الحرج حتّى بلغ المیقات فارتفع الضرر و الحرج و صار مستطیعاً فالأقوى کفایته، پس امام صورت اوّل را مجزى ندانسته و صورت دوّم و سوّم را مجزى دانستند ولى ما هر سه صورت را مجزى مى دانیم.  
فرع چهارم:  
مرحوم امام در مورد این فرع مى فرماید:  
ولو اعتقد عدم المزاحم الشرعى فحجّ فبان الخلاف، صحّ; به خیال عدم مزاحم شرعى حج بجاى آورد مثلا خیال مى کرد طلبکار ندارد و یا مرکب غصبى نیست و حج را انجام داد بعد معلوم شد اشتباه کرده امام مى فرماید حج او صحیح است، چون این شخص مزاحم را ندیده و قصد قربت کرده است بله اگر مى دانست مزاحم اهم دارد، امر به مهم که حج بود، نداشت بنابراین اهم و مهم براى جایى است که انسان عالم باشد و وقتى عالم نبود تأثیرى ندارد.  
مرحوم آقاى بروجردى و بعضى دیگر یک مورد را از این صورت استثنا کرده اند، در حالى که مرحوم امام مطلقا صحیح دانستند و آن جایى است که حرامِ مزاحم با عملى از اعمال حج متحّد باشد، مثلا لباس احرام و یا لباس طواف و یا لباس نماز طواف غصبى و شخص هم مقصّر باشد نه قاصر، پس دو قید دارد: اتّحاد حرام با چیزى از حج و دیگر این که جاهل مقصّر باشد. الجاهل المقصّر کالعالم و عالم اگر با لباس غصبى طواف کند یا نماز طواف بخواند، باطل است و جاهل مقصّر هم که مثل عالم است; عملش باطل است.  
قلنا: این استثنا درست است ولى خارج از ما نحن فیه است و بحث ما در جاهل مقصّر و غیر آن نیست.  
فرع پنجم: مرحوم امام در مورد این فرع مى فرماید:  
ولو اعتقد کونه غیر بالغ فحج ندباً فبان خلافه ففیه تفصیل مرّ نظیره; به خیال این که بالغ نیست، حج ندبى بجاى آورد و بعد معلوم شد که بالغ بوده است، مرحوم امام مى فرماید در این صورت تفصیل است که در بحث بلوغ در ابتداى بحث استطاعت گذشت و فرمودند دو حالت دارد: گاهى تقیید است یعنى مى گوید: منِ غیر بالغ حج به قصد ندبى بجاى مى آورم، که این مجزى نیست و گاهى خطاى در تطبیق است یعنى مى گوید من حج واقعى را بجاى آوردم و خیال میکرد که استحباب است که خطاى در تطبیق است. این صورت صحیح است مثل کسى که اقتدا به امام حاضر کرده و خیال مى کرد زید است ولى معلوم شد که عمرو است، پس صحیح است و در ما نحن فیه حجش حجّة الاسلام مى شود.  
قلنا: که فرقى بین حج ندبى و حجّة الاسلام نیست، و ماهیت هر دو یکى است پس هر دو صورت صحیح است و در ما نحن فیه هم شرایط بوده و بالغ بوده و خبر نداشته، پس حجّ او حجّة الاسلام است.

**124 ـ ادامه مسأله 44 ـ 07/03/86**

بحث در فرع پنجم از مسأله 44 در این بود که اگر کسى به گمان این که مانع نیست، حجّ ندبى بجاى آورد آیا حجّ او صحیح است و حجّة الاسلام محسوب مى شود؟ مرحوم امام و بعضى دیگر معتقدند که ماهیّت حجّة الاسلام و حج ندبى دوتاست و باید قصد عنوان شود که اگر خطاى در تطبیق بود حجّ او صحیح است ولى اگر مقیّد به حجّ ندبى انجام داده، حجّة الاسلام محسوب نمى شود.

خطاى در تطبیق سابقاً بیان شد و در اینجا با بیان روشن ترى آن را شرح مى دهیم:  
عناوین دو گونه است:  
1ـ عناوین غیر قصدى:  
عناوینى که براى حصول آن، قصد عنوان لازم نیست مانند شستن لباس و تطهیر بدن که جنبه قصدى ندارد و به هر نیّتى شسته شود پاک مى شود.  
2ـ عناوین قصدى:  
عناوینى که تا قصد عنوان نشود عمل حاصل نمى شود، به عنوان مثال پولى به دست زید مى دهد که اگر قصد زکات کند، زکات است و اگر قصد خمس کند، خمس مى شود و اگر قصد هبه کند، هبه مى شود و یا در ناحیه نماز اگر به جاى نیّت ادا، نیّت قضا کند باطل است و اگر به جاى نیّت قضا، نیت ادا کند، باطل است، چون از ادلّه استفاده مى شود که ادا و قضا از عناوین قصدیّه است.  
در عناوین قصدیّه اگر اجمالا قصد عنوان را داشته باشد ولى گمان کند که فلان مصداق است اشکالى ندارد و موجب بطلان عمل نمى شود; به این صورت خطاى در تطبیق گفته مى شود. به عنوان مثال نماز را به قصد ما فى الذّمه مى خواند ولى گمان مى کند که اداست و بعد معلوم مى شود که قضا بوده است و یا نیت اداى ما فى الذّمه مى کند و گمان مى کند که خمس بوده ولى در واقع زکات بوده; این عمل او صحیح و مکفى است; امّا اگر گفت قضاى به قصد قضا بجا مى آورم و بعد معلوم شود که اشتباه است و ادا بوده فایده اى ندارد و عمل او صحیح و مکفى نیست.  
در ما نحن فیه اگر شخص بالغ به گمان این که نابالغ است حج بجاى آورد و نیّت اداى ما فى الذمّه کند و از باب خطاى در تطبیق نیّت حجّ ندبى کند و بعد معلوم شود که بالغ بوده، حجّش حجّة الاسلام است و کفایت مى کند چون نیّت اجمالى ما فى الذّمه داشته است، ولى اگر مقیّد کند که حجّ ندبى به قید ندبى بجا مى آورم و بعد معلوم شود که بالغ است کفایت از حجّة الاسلام نمى کند.  
ما معتقدیم حجّ ندبى و حجّة الاسلام یک ماهیّت است و قصد وجه هم لازم نیست، حتّى اگر اشتباه در قصد کند و واجب را مستحب و مستحب را واجب قصد کند، تأثیرى ندارد، چون وجوب و استحباب از عناوین قصدیّه نیست، حال طبق این مبنا ما نحن فیه مصداق خطاى در تطبیق نیست و حجّ او صحیح و مجزى است.  
مرحوم امام براى این فرع حالت دیگرى هم بیان کرده و مى فرماید اگر این فرد بالغ واقعى که فکر مى کرد بالغ نیست به حج نرود و بعد معلوم شود که در واقع بالغ بوده آیا بر او حج مستقر مى شود؟  
بله، حج بر او مستقر است چون شرط تابع واقع است (بلوغ واقعى، استطاعت واقعى و ...) و این شخص هم در واقع بالغ بوده و نرفته است.  
فرع ششم:  
مرحوم امام در این فرع مى فرماید:  
و إن اعتقد عدم کفایة ماله عن حجّة الاسلام (خیال کرد مستطیع نیست بعد معلوم شد که پولش کافى بوده است) فترکها فبان الخلاف استقرّ علیه (حج بر او مستقر مى شود چون واقعاً مستطیع بوده و حکم تابع واقع است) مع وجود سائر الشرائط.  
فرع هفتم:  
مرحوم امام در این فرع مى فرماید:  
و إن اعتقد المانع من عدوٍّ أو الحرج أو الضرر المستلزم له فترک فبان الخلاف فالظاهر استقراره علیه (چون شرایط حاصل بوده) سیّما فى الحرج.  
«عدوّ» در روایات آمده و جزء شرایط است ولى حرج عنوان ثانوى است و دلیل لاحرج حاکمیّت پیدا مى کند و جلوى حج را مى گیرد و عنوان ثانوى او خیالى بوده و فایده اى ندارد.  
این فرع به این سادگى نیست و مرحوم صاحب عروه، عکس این مطلب را در عروه آورده و مى فرماید:  
هل یستقرّ علیه الحج أولا؟ و جهان و الأقوى عدمه (عکس تحریر الوسیله) لأنّ المناط فى الضرر الخوف.(1)  
خوف موضوعیّت دارد به همین جهت خائف مستطیع نیست. ولى محشّین عروه ایراد کرده اند که خوف موضوعیّت ندارد، بلکه طریقیّت دارد و طریقى است که خطا کرده، پس حج بر او مستقرّ شده است.  
آیا حق با مرحوم سید است یا مرحوم امام و محشّین عروه؟  
به عقیده ما جاى تفصیل است; گاهى خوف مصداق حرج واقعى است یعنى خیال حرج نبوده و حرج واقعى است، در این صورت این شخص مستطیع نمى شود، ولى اگر شخص بى خیالى است که خوفش باعث حرج نیست، در این صورت حج بر او مستقر مى شود.  
فرع هشتم:  
مرحوم امام در این فرع مى فرماید:  
و ان اعتقد وجو د مزاحم شرعى اهمّ فترک فبان الخلاف استقرّ علیه، خیال مانع شرعى و وجود مزاحم بود نه واقعى که در این صورت چون شرط واقعى است حج مستقر مى شود.  
مسأله صورت دوّمى هم دارد:  
اگر با وجود مزاحم به حج برود و بعد معلوم شود که در واقع مزاحمى نبوده است در این صورت حجّ او حجّة الاسلام است و اگر ترک کند و به حج نرود حج بر او مستقر مى شود.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.عروة، ج 2، ص 454.

**125 م 45 (ترک الحج مع وجود الشرایط و اتیانه مع فقد بعضها) ـ 08/03/86**

مسألة 45: لو ترک الحج مع تحقّق الشرائط متعمّداً، استقرّ علیه مع بقائها إلى تمام الأعمال و لو حج مع فقد بعضها فإن کان البلوغ فلایجزیه إلاّ إذا بلغ قبل أحد الموقفین فإنّه مجز على الأقوى و کذا لو حجّ مع فقد الاستطاعة المالیّة و إن حجّ مع عدم أمن الطریق أو عدم صحّة البدن و حصول الحرج فإن صار قبل الإحرام مستطیعاً و ارتفع العذر صحّ و أجزأ بخلاف ما لو فقد شرط فى حال الإحرام إلى تمام الأعمال فلو کان نفس الحج و لو ببعض أجزائه حرجیّاً أو ضرریّاً على النفس فالظاهر عدم الإجزاء.

عنوان مسأله:  
این مسأله از دو فرع تشکیل شده که میان دو فرعش تجانسى نیست و در سایه امر دوّم در ذیل مسأله 65 عروه است.  
فرع اوّل در این است که اگر کسى حج را با وجود تمام شرایط ترک کند حج بر او مستقر مى شود و معناى استقرار این است که چه شرایط بماند و چه نماند باید سال آینده حج بجاى آورد ولو متسکعّاً باشد.  
فرع دوّم این است که اگر با فقد بعضى از شرایط، حج بجاى آورد آیا کفایت از حجّة الاسلام مى کند؟ مثلا استطاعت مالى نداشت و یا بچّه اى که واقعاً بالغ نبود و یا بدون امنیّت طریق و یا با وجود مرض و یا حرج و ضرر در اموال یا بدن به حج رفت، به عبارت دیگر با این که یکى از شئون پنج گانه استطاعت نبوده به حج رفت، آیا در این موارد حجّ او کفایت از حجّة الاسلام مى کند؟  
فرع اوّل:  
در فرع اوّل مرحوم امام مى فرماید:  
لو ترک الحج مع تحقّق الشرایط متعمّداً استقرّ علیه مع بقائها (شرایط) إلى تمام الاعمال; یعنى اگر اگر عمداً با وجود تمام شرایط حج انجام ندهد و بعد از تمام شدن اعمال حج شرایط استطاعت در او از بین برود حج بر او مستقر مى شود. در مسأله 44 ایشان احتمال داده بودند که استطاعت تا زمان رجوع باقى بماند نه تا زمان پایان اعمال و این مبنى بر آن اختلافى است که قبلا گفتیم که آیا بقاى استطاعت تا پایان اعمال لازم است که با گدایى بر گردد یا بقاى استطاعت تازمان رجوع شرط است؟ سابقاً بیان شد که بقاى استطاعت تا زمان رجوع شرط است و اگر برگشتن را با گدایى برگردد، دیگر مستطیع نیست و هزینه بازگشت هم جزء استطاعت است. حال اگر تا پایان اعمال استطاعت داشت و سال آینده نداشت، سال آینده باید حج را انجام دهد و دلیل آن اجماع است که اگر استطاعت زائل شود و لو متسکّعا باید آن را انجام دهد.  
مرحوم صاحب مدارک(1) به نقل صاحب جواهر به این جا که رسیده مى فرماید: من خبرى که لفظ استقرار داشته باشد نیافتم; ولى صاحب جواهر و دیگران دلایلى ذکر کرده اند.  
ادلّه:  
1ـ آیه:  
بعضى از محشّین عروه به آیه «لله على الناس حج البیت ...» استدلال کرده اند ولى صاحب جواهر استدلال نکرده است. مستدلّین مى گویند که آیه اطلاق دارد و مى گوید وقتى مستطیع شدى به گردن توست.  
سؤال: آیا استطاعت علّت حدوثى حج است یا علّت حدوثى و بقائى و یا مبهم است؟  
آیه ندارد که استطاعت فقط حدوثاً شرط است و فقط در مورد کسى است که مستطیع بوده و شامل کسى استطاعتش زائل شده، نمى شود، و لااقل این است که آیه در این مورد سکوت دارد در حالى که آنچه از استقرار مهمّ است این است که ولو استطاعت زائل شود حج بر او مستقر مى شود که آیه بر این معنا دلالت ندارد چون عناوین وصفیّه حدوثاً و بقاءً شرط است، مثلا دم حدوثاً و بقاء نجس است و کر مادامى که کر است هم حدوثاً و هم بقاءً رافع نجس است و اگر کریّت از بین برود رافع خبث نیست.  
2ـ روایات:  
مرحوم صاحب جواهر به دو حدیث از باب 28 استدلال کرده که یکى حدیث «محمّد بن مسلم» و دیگرى حدیث «سماعة بن مهران» است، در حالى که بقیّه احادیث این باب هم مثل این دو حدیث است و بلکه بهتر از این دو حدیث است:  
\* ... عن سماعة بن مهران قال: سألت أبا عبدالله(علیه السلام) عن الرجل یموت و لم یحجّ حجّة الاسلام و لم یوص بها و هو مؤسرٌ (در حالى که بحث ما در جایى است که استطاعت مالى او زائل شده و این روایت موسر را مى گوید) فقال: یحجّ عنه من صلب ماله.(2)  
آیا این روایت دلیل بر استقرار حج است اگر چه استطاعت زائل شود؟  
این حدیث خلاف مطلوب است.  
\* ... عن محمّد بن مسلم، قال: سألت أبا جعفر(علیه السلام) عن رجل مات و لم یحج حجّة الاسلام و لم یوص بها أیقضى عنه؟ قال: نعم(3).  
آیا این روایات براى جایى است که مستطیع بود و استطاعت او زائل شده یا مخصوص جایى است که تا آخر عمر استطاعت باقى است؟ احتمال دارد کسى ادّعاى اطلاق کند ولى با وجود «هو موسر» و یا تعبیر «من صلب ماله» ادّعاى اطلاق مشکل است.  
روایات دیگرى هم در باب 6 و 10 داریم که از باب نمونه از هر کدام یک روایت بیان مى کنیم:  
\* ... عن أبى الصباح الکنانى (سند خوب است) عن أبى عبدالله(علیه السلام)قال: قلت له: أرأیت الرجل التاجر ذاالمال حین یسوّف الحج کلّ عام و لیس یشغله عنه إلاّ التجارة أو الدین فقال: لا عذر له یسوّف الحج إن مات فقد ترک الحج و قد ترک شریعة من شرایع الاسلام.(4)  
آیا این روایت ناظر به جایى است که استطاعت زائل شده است؟ استدلال به آن مشکل است.  
\* ... عن أبى بصیر، قال: سمعت أبا عبدالله(علیه السلام) یقول: من عرض علیه الحج و لو على حمار أجدع مقطوع الذنب فأبى فهو مستطیع للحج(5). روایت در مورد حجّ بذلى است و مى گوید اگر چه با حمار اجدع ابتر باشد به حج برود و تکبّر نکند، نه این که اگر استطاعت زائل شد با این حمار هم به حج برود و ربطى به استقرار حج ندارد.  
بنابراین روایات اطلاق ندارد و اگر اطلاقى باشد، ضعیف است، پس احتیاط واجب این است که در صورت استقرار برود ولى دلیل محکمى نداریم همان گونه که مرحوم صاحب مدارک فرمودند، بنابراین به برکت وجود اجماع احتیاط واجب مى دانیم که برود ولى فتواى به وجوب نمى دهیم چون دلایل دلالت ندارد و اجماع هم احتمال دارد مدرکى و مدرک آن همان اطلاقات روایات باشد البتّه با وجود شهرت بین اصحاب نمى توانیم آن را کنار بگذاریم.  
فرع دوّم:  
در این فرع مرحوم امام مى فرماید:  
ولو حجّ مع فقد بعضها فإن کان البلوغ فلا یجزیه ...، اگر حج را بجاى آورد در حالى که بالغ نبود، آیا حجّة الاسلام مى شود؟ این فرع روایت خاص دارد که اگر قبل از مشعر الحرام بالغ شود، کفایت از حجّة الاسلام مى کند و اگر بالغ نشود کافى نیست که بحث آن در مسأله ششم گذشت و بحثى ندارد.  
اگر همه شرایط را جزء استطاعت مالى داشت و براى انجام حج ندبى رفت، آیا این حجّ ندبى کفایت از حجّة الاسلام مى کند، همه مى فرمایند کفایت نمى کند ولى مرحوم صاحب عروه مخالفت کرده و آن را کافى مى داند و استدلال مى کند. محشّین عروه انکار کرده و از استدلال مرحوم سیّد جواب داده اند.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.ج 17، ص 299.  
2.ح 4، باب 28 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
3.ح 5، باب 28 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
4.ح 4، باب 6 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.  
5.ح 7، باب 10 از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

**126 ـ ادامه مسأله 45 ـ 12/03/86**

بحث در مسأله 45 از مسائل استطاعت داراى دو فرع بود، فرع اوّل در این بود که اگر کسى با تحقّق شرایط حج را بجاى نیاورد، حج بر او مستقر مى شود و به هر قیمتى ولو متسکّعاً باید سال آینده آن را بجاى آورد.

فرع دوّم در این بود که اگر با فقد بعضى از شرایط پنج گانه، مثلا بدون بلوغ حج بجاى آورد، نصّ خاص داریم که کفایت از حجّة الاسلام نمى کند.  
شرط دوّم استطاعت مالى بود حال اگر شخص بدون استطاعت مالى حج بجاى آورد، آیا این حجّ ندبى کفایت از حجّ وجوبى بعد از استطاعت مى کند؟ مشهور این است که کفایت نمى کند و بعد از این که مستطیع شد واجب است حج بجاى آورد زیرا ماهیّت حجّ ندبى با ماهیّت حجّة الاسلام دو چیز است و یک ماهیّت کفایت از ماهیّت دیگر نمى کند.  
مرحوم سیّد در عروه مذهب مشهور را نقد کرده و مى فرماید: اگر اجماعى بر عدم کفایت این حج از حجّة الاسلام نبود، قائل به کفایت مى شدیم; دلیل ایشان این است که دو ماهیّت نیست و حجّ ندبى با حجّ استطاعت وجوبى تفاوتى از نظر ماهیّت ندارد و حج هم یک بار در عمر لازم است و این شخص آن را بجاى آورده است. در ادامه مرحوم سیّد آن را به نماز صبى تشبیه مى کند که اگر صبى نماز ظهر و عصر را بخواند و بعد از چند ساعت بالغ شود آیا لازم است دوباره نماز ظهر و عصر را بخواند؟ خیر، چون عبادات صبى مشروع است، پس کفایت مى کند و صحیح است.  
مرحوم سیّد مى فرماید:  
إن الحجّ مع عدم الاستطاعة المالیّة فظاهرهم (شبیه اجماع است) مسلّمیّة عدم الإجزاء و لا دلیل علیه إلاّ الإجماع و إلاّ فالظاهر أنّ حجّة الاسلام هو الحج الأوّل (حج اوّلى که بجاى مى آورد) و إذا أتى به کفى و لو کان ندباً کما إذا أتى الصبى صلوة الظهر مستحبّاً بناءً على شرعیّة عباداته فبلغ فى أثناء الوقت ... و دعوى أنّ المستحب لایجزى عن الواجب ممنوعة بعد اتّحاد ماهیّة الواجب و المستحب (پس وقتى ماهیّت یکى است باید صحیح باشد)(1).  
محشّین عروه به مرحوم سیّد اشکال کرده اند که ماهیّت دوتاست و حجّ ندبى کفایت از حج وجوبى نمى کند.  
قلنا: به نظر ما این جواب کافى نیست، البتّه ما قائل به وحدت ماهیّت هستیم ولى در عین حال قائلیم که این حج کفایت نمى کند و مسأله را با رجوع به آیه و روایات حل مى کنیم.  
آیه «لله على الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا»(2) اطلاق دارد و مى گوید شخص مستطیع باید به حج برود چه قبلا حج بجاى آورده باشد یا نه و هکذا روایات کثیره اى که قبلا بیان شد، مطلق است و مى گوید کسى که زاد و راحله و صحّت بدن دارد، حج بر او واجب است، چه قبلا حج بجاى آورده باشد و چه قبلا حج بجاى نیاورده باشد.  
إن قلت: شما مى گویید ماهیّت حجّ ندبى و وجوبى یکى است و روایات هم مى گوید که حج یک بار بیشتر در عمر واجب نیست و این شخص یک حج بذلى قبلا بجاى آورده و یک حج وجوبى هم الآن بجاى آورده پس آن روایات چه مى شود؟  
قلنا: روایات مى گوید واجب یکى است پس مستحب صد تا هم ممکن است باشد و بعد از استطاعت و بجاى آوردن حجّ وجوبى هر سال مى تواند به حج برود، پس روایات حجّ وجوبى را مى گوید که یک بار در تمام عمر واجب است و آیه هم مى گوید مستطیع یک بار حجّ به عنوان وجوبى بر او واجب است ولو قبلا بجاى آورده و یا بعداً بجاى خواهد آورد. تصوّر ما این است که نظر مجمعین هم به همین اطلاق آیه و روایات است که مى فرمایند کفایت نمى کند، نه تعدّد ماهیّت، چون ماهیّت واحد است.  
دو تعبیر در روایات باب 3 وجود دارد که نشانه وحدت ماهیّت است:  
\* ... إنّما کلّفهم فى الیوم و اللیلة خمس صلوات ... و کلّفهم حجّة واحدة و هم یطیقون أکثر من ذلک (یعنى همان حج، نه ماهیّت دیگر را مى تواند بیش از یک بار انجام دهد، پس این تعبیر نشان مى دهد که ماهیّت حج واجب و ندبى یکى است)الحدیث.(3)  
\* ... فمن تلک الفرائض الحج المفروض واحداً ثمّ رغّب أهل القوّة على قدر طاقتهم (یعنى به اندازه طاقتشان از همان حج، نه از ماهیّت دیگر که این هم شاهد اتّحاد ماهیّت است).(4)  
این تعبیرات شاهد بر این است که روایات حج ندبى و وجوبى را یک ماهیت مى داند و فقها در تنگنا واقع شده و مجبور شده اند که دو ماهیّت بدانند ولى ما معتقدیم تنگنایى نیست و ماهیّت یکى است ولى در عین حال حجّ مستحبّى کفایت از حجّ واجب نمى کند و دلیل آن اطلاق آیه و روایات است.  
سه شرط دیگر (عدم المرض، امن طریق، عدم عسر و حرج) چگونه است؟ اگر مریض بود و حج بجاى آورد، آیا حج در حال مرض کفایت از حجّة الاسلام مى کند؟ و یا اگر امن طریق نبود و به حج رفت و اموالش را بردند و بعد امن طریق حاصل شد، آیا این حج کفایت از حجّة الاسلام مى کند؟ و یا اگر حج براى او عسر و حرج داشت و با این وجود به حج رفت آیا کفایت از حجّة الاسلام مى کند؟  
در واقع در این سه صورت یکى از شئون استطاعت لنگ است و شخص با این وجود حج بجاى آورده است، آیا این حج از حجّة الاسلام کفایت مى کند؟ مشهور و معروف این است که کافى نیست و دلیلشان این است که در حج استطاعت با تمام شئونش لازم است و در اینجا شخص مستطیع نبوده، پس حجّش کفایت نمى کند و اگر بعداً مستطیع شود باید دوباره بجاى آورد ولى مرحوم شهید در دروس مخالفت کرده و حجّ چنین شخصى را کافى دانسته است و دلیل ایشان این است که این شخص شرایط را ایجاد کرده یعنى واجد شرط نبوده ولى شرط را ایجاد کرده و خودش را به حج رسانده است.  
مرحوم صاحب عروه دلیل مرحوم شهید را نمى پذیرد ولى کلام ایشان را صحیح مى داند و معتقد است چنین حجّى کفایت مى کند و دلیلى بر آن اقامه کرده و مى فرماید: عسر و حرج وجوب را بر مى دارد نه مطلوبیّت را بنابراین حجّى بجاى مى آورد که مطلوب شارع است و واجب نیست.  
در اینجا محشّین عروه اشکال کرده اند که چگونه ممکن است وجوب برداشته شود ولى مطلوبیّت بماند.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1. عروه، ج 2، ص 455، مسأله 65.  
2.سوره آل عمران، آیه 97.  
3.ح 1، باب 3 از ابواب وجوب الحج و شرائط.  
4. ح 3، باب 3 از ابواب وجوب الحج و شرائط.

**127ـ ادامه مسأله 45 ـ 13/03/86**

بحث در فرع دوّم از مسأله 45 در این بود که اگر بعضى از شرایط استطاعت مثل بلوغ یا امن طریق یا صحّت بدن و ... نباشد و شخصى حج بجاى آورد آیا حجّش کفایت از حجّة الاسلام مى کند؟ مشهور و معروف این است که حجّ او کفایت از حجّة الاسلام نمى کند بحث بلوغ و استطاعت مالى گذشت ولى در مورد امن طریق و سلامت تن و عدم عسر و حرج باقى بحث ماند.

در جایى که شخص بدون امن طریق یا با وجود مرض و یا با وجود عسر و حرج حج بجاى آورد دو قول است:  
قول اوّل: حجّى که بجاى آورده کافى نیست چون استطاعت عرفى نداشته و وقتى استطاعت پیدا کرد عموم آیه «لله على الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا»(1) شامل حال او مى شود چون آیه مى گوید هر کسى که مستطیع است باید بجاى آورد چه قبلا حج بجاى آورده باشد و چه حج بجاى نیاورده باشد که این قول مشهور است.  
قول دوّم: این حج کفایت از حجّة الاسلام مى کند که قول مرحوم شهید در دروس و قول مرحوم سید در عروه است دلیل مرحوم شهید در دروس این است که این شخص تحصیل شرایط کرده است و مثل این است که تحصیل استطاعت کرده باشد که مانعى ندارد و حجّش صحیح است; البتّه تحصیل استطاعت واجب نیست ولى اگر تحصیل استطاعت کرد اشکالى ندارد و حجّش صحیح است.  
قلنا: اگر شخص بیمار براى زیارت به حج برود، تحصیل استطاعت نیست; بله، اگر مداوا کرده و بعد از صحّت به حج برود، تحصیل استطاعت است و یا اگر جادّه را امن و امان کند و به حج برود، تحصیل استطاعت است ولى اگر در عین نا امنى به حج رفت و نا امنى را تحمّل کرد، تحصیل استطاعت نیست و کفایت نمى کند.  
نکته: اگر این شخص بدون شرایط تا میقات برود و از آنجا به بعد شرایط حاصل شود مثل این که امن و امان شود یا بالغ شود یا مستطیع شود، همه قائلند که حج او صحیح است و در ضمن اعمال باید این شرایط حاصل باشد.  
مرحوم سیّد در عروه دلیل مرحوم شهید در دروس را نمى پذیرد و دلیل دیگرى اقامه کرده و مى فرماید عسر و حرج وجوب را بر مى دارد نه طلب را یعنى عسر و حرج از آیه «لله على الناس حج البیت ...»، وجوب را بر میدارد و مطلوبیّت آن باقى است و وقتى انجام داد حجّ او مجزى و صحیح است.  
قلنا: اوّلا; فرض ما این است که شخص مستطیع نیست و استطاعت عرفى ندارد و با زحمت به حج مى رود بنابراین آیه اصلا شامل حال او نمى شود.  
ثانیاً; شما مى فرمایید وجوب که رفت طلب مى ماند آیا شارع دو حکم داشته است؟ خیر، شارع یک حکم داشت، بله اگر دو حکم داشت که یکى امر ندبى و دیگر امر وجوبى و امر ندبى در درون امر وجوبى بود، با برداشتن امر وجوبى امر ندبى باقى مى ماند ولى وقتى یک انشاء بیشتر نیست با برداشتن آن چیزى باقى نمى ماند.  
به عبارت دیگر طلب یا محبوبیّت جنس است و جنس بدون فصل بقایى ندارد و نمى شود جنس بماند و فصل آن برود; البتّه امور حقیقیّه جنس و فصل ندارد پس باید گفت شبیه جنس و فصل است بنابراین «طلب» جنس و «الزامى» فصل آن است و با رفتن فصل (الزامى) جنس طلب باقى نمى ماند، مگر این که با برداشتن قید «الزامى» قید «ندبى» جاى آن قرار گیرد.  
جمع بندى: اگر استطاعت عرفیّه به تمام شاخه هایش یا به یکى از شاخه هایش موجود نباشد و شخص حج بجاى آورد، این حج جانشین حجّ وجوبى او نمى شود و بعد از احراز شرایط مخاطب به خطاب «لله على الناس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلا» مى شود ولو قبل از احراز شرایط ده بار هم حج ندبى انجام داده باشد.

\* \* \*

مسأله بعد در این است که اگر دشمنى کمین کرده و جادّه نا امن باشد به گونه اى که بدون جنگ نمى توان او را از سر راه برداشت، آیا جنگ با آنها براى باز کردن راه واجب است؟  
بسیارى از بزرگان مثل مرحوم صاحب عروه و مرحوم کاشف اللثام و مرحوم صاحب جواهر این بحث را مطرح کرده اند.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.سوره آل عمران، آیه 97.

**128ـ م 46(توقّف تخلیة السرب على قتال العدو) ـ 16/03/86**

«حدیث اخلاقى: حسن اخلاق»

متن حدیث:  
قال الباقر(علیه السلام): إن أکمل المؤمنین ایماناً أحسنهم خلقاً.(1)  
ترجمه حدیث:  
امام باقر(علیه السلام): مى فرماید: کسى که اخلاقش از همه بهتر است ایمانش از همه قویتر و بالاتر است.

شرح حدیث:  
از این حدیث استفاده مى شود که حسن خلق نشانه ایمان و کج خلقى نشانه ضعف ایمان است. آنها که با زبان خوب و منطق زیبا با دیگران سخن گفته و رفتار نیکو دارند، داراى ایمان کاملترى هستند و در مقابل افراد بد اخلاق، اخمو و بد برخورد داراى ایمان ضعیفند. این منطق اسلام، پیامبر(صلى الله علیه وآله) و ائمّه(علیهم السلام)است.  
چه رابطه اى بین ایمان و اخلاق حسنه وجود دارد؟  
رابطه دقیقى بین این دو موجود است; به این بیان که رذایل اخلاقى غالباً مولود ضعف توحید افعالى است. توحید افعالى که یکى از شاخه هاى توحید و از اساسى ترین مسائل در اسلام است، سبب حسن خلق مى شود. به عنوان مثال حرص از رذایل اخلاقى و دلیل آن ضعف توحید است چون فکر حریص این است که امروز جمع کند، شاید فردا نباشد ولى شخصى که به توحید افعالى معتقد است مى گوید: «ما من دابّة فى الأرض إلاّ على الله رزقها»(2) و تمام امور به دست خداست و کسى که او را در شکم مادر فراموش نکرده باز هم فراموش نخواهد کرد و به همین جهت حریص نمى شود; و یا حسد که یکى از رذایل اخلاقى است از ضعف ایمان ناشى است چون مطابق آیه «أم یحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله»(3) خدا خواسته به او بدهد و حسد در واقع اعتراض به فعل خداست و مى خواهد با حسادت نعمت را از او سلب کند ولى اگر ایمان قوى باشد چنین نمى شود.  
تکبّر هم یکى از بزرگترین رذایل است که شیطان را هم به هلاکت انداخت، در حالى که اگر ایمان قوى باشد و بداند که بزرگى فقط براى خداست و همه در برابر عظمت او کوچکند و ما قطره ایم و او دریاست دیگر تکبّر نخواهد نمود; منشأ بقیّه صفات رذیله همین ضعف ایمان است.  
انسان بداخلاق انسان کم ظرفیّتى است و با کوچکترین ناراحتى اخم را در هم کشیده و با هر که روبرو مى شود ناراحتى خود را بر سر او خالى مى کند، ولى انسان با ایمان پر ظرفیت است، چون به دریاى لطف الهى متّصل است. مؤمن مثل کوه است که تند بادها او را حرکت نمى دهند و بر عکس کوهها مسیر تندبادها را عوض مى کنند و وقتى حوادث او را تغییر نمى دهد، خوش اخلاق است و «حزنه فى قلبه و بشره فى وجهه».  
پیامبر اکرم(صلى الله علیه وآله) در مورد حسن خلق فرمود: بنى عبدالمطلّب اگر بخواهید با پول مردم را به خود جلب کنید، نمى توانید چون پول محدود است و خواسته هاى مردم نامحدود، ولى حسن خلق سرمایه نامحدود است و با آن مى توانید مردم را جلب کنید.

\* \* \*

مسألة 46: لو توقّف تخلیة السرب على قتال العدوّ لایجب ولو مع العلم بالغلبة (علم داریم که پیروز مى شویم و ضررى به ما نمى رسد) ولو تخلّى لکن یمنعه عدوّ عن الخروج للحج فلایبعد وجوب قتاله (فرق این صورت با صورت اوّل روشن نیست که در صورت اوّل قتال را واجب نمى داند ولى در صورت دوّم قتال را واجب مى داند در حالى که در هر دو تخلیة السرب نیست) مع العلم بالسلامة و الغلبة أو الإطمینان و الوثوق (قطع صد در صد نیست ولى ظنّ قوى غالب یعنى ظنّ متآخم للعلم و نزدیک به علم است) بهما و لاتلخو المسألة عن إشکال.  
عنوان مسأله:  
این بحث در عروه به عنوان مسأله 68 مطرح شده است و مرحوم امام در این مسأله دو صورت بیان مى کند:  
صورت اوّل: راه بسته است.  
صورت دوّم: راه بسته نیست امّا به این شخص اجازه نمى دهند که برود آیا بین این دو فرق است؟  
اقوال: به طور کلّى از نظر قدما در مسأله دو قول است و بعضى قتال با عدو و باز کردن راه را واجب و آن را مصداق تخلیة السرب مى دانند و بعضى آن را از قبیل عدم تخلیة السرب مى دانند و معتقدند تحصیل استطاعت لازم نیست. مرحوم کاشف اللثام اقوال را به خوبى جمع آورى کرده است:  
قول اوّل (سقوط حج) را اقرب مى داند، خواه دشمن مسلمان باشد یا کافر و دلیل آن را هم اصل برائت و دلیل دیگر را صدق عدم تخلیة السرب مى داند، چون دشمن جاده را گرفته و اگر بجنگد در واقع تحصیل استطاعت است.  
قول دوّم قول علاّمه در تذکرة است و دلیل ایشان به بیان مرحوم کاشف اللثام عکس دلیل قول اوّل است و مى گوید تخلیة السرب هست چون بسته بودن جاده مثل نداشتن زاد و راحله است یعنى همان گونه که اگر زاد و راحله نداشت لازم است آن را بخرد و تحصیل استطاعت نیست باز کردن راه هم تحصیل استطاعت نیست.  
مرحوم آقاى حکیم(4) این مطلب را نقل کرده و مى فرماید: قول دوّم بعید نیست یعنى قتال واجب باشد.  
مرحوم صاحب جواهر(5) به طور رسمى به این مسأله نپرداخته بلکه در لابلاى بحثها به این مطلب اشاره کرده و آن را جزء استطاعت مى داند یعنى وقتى خطر و ضررى نیست و اسلحه و امکانات دارد، باید راه را باز کند و علاوه بر این که حج بجاى مى آورد امر به معروف و نهى از منکر که هم مى کند که از ارکان اسلام است.  
نووى هم در کتاب المجموع اشاره اى به این معنا دارد ولى تعبیر «استحب» دارد:  
إذا أطاق الحاج مقاومتهم استحب لهم الخروج إلى الحج و یقاتلونهم لینالو الحج و الجهاد.(6)  
دلیل: اطلاقات  
حدیثى در مورد قتال عدو نداریم بلکه ما هستیم و آیه و روایات استطاعت. آیه مى گوید «لله على الناس حج البیت»، در جایى که دشمن راه را بسته آیا عرفاً این شخص مستطیع است؟ ممکن است تفصیل دهیم یعنى اگر بازکردن راه آسان باشد و به سهولت بتوان راه را باز کرد عرف این شخص را مستطیع مى داند ولى اگر مدّتها طول مى کشد ولو ضرر و خطرى هم نباشد، تحصیل استطاعت است و حج واجب نیست.  
نکته: آیا از باب امر به معروف و نهى از منکر بر ما واجب است که بجنگیم؟  
در جایى که شرایط امر به معروف و نهى از منکر موجود است از باب امر به معروف و نهى از منکر مى گوییم بجنگد و وقتى بعد از جنگ راه باز شد استطاعت حاصل است و باید به حج برود.  
روایاتى هم که تخلیة السرب را مى فرمود مانند آیه است و همان تفصیل در مورد روایات هم مى آید و مقدّم داشتن امر به معروف و نهى از منکر هم هست.  
  
ــــــــــــــــــــــــــــــــــ  
1.وسائل، ج 8، ح 1، باب 104 از ابواب العشرة.  
2. سوره هود، آیه 6.  
3.سوره نساء، آیه 54.  
4.مستمسک، ج 10، ص 188.  
5.ج 17، ص 293.  
6.ج 7، ص 80.